هفته نامه سیاسی ،
فرهنگی ،اقتصادی
ورزشی

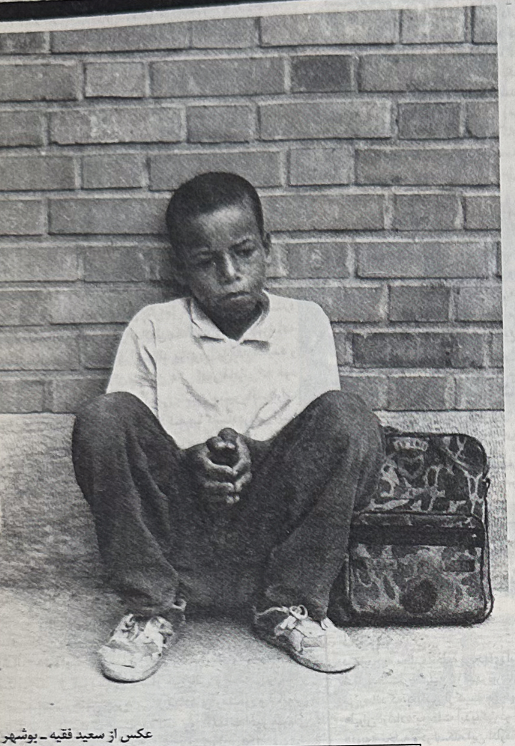
نسیم جنوب

هشت صفحه ۵۰ تومان

شماره دهم - یکشنبه ۲۹ شهریور ماه ۱۳۷۷

ویژه نامه هفته دفاع مقدس

اطلاعیه مجمع پیروان خط امام بوشهر بمناسبت شهادت دیپلماتها وخبرنگار خبرگزاری به دست طالبان



عکس از سعید فقیه ـ بوشهر

جامعه مدنی در نهج‌البلاغه

به قلم دکتر محمد مهدی جعفری

پس از توقیف روزنامه توس
راه‌نو، آبان، ایران فردا و توانا دست از انتشار برداشتند.

نظری پیرامون ریشه‌های محرومیت در بوشهر

وبا را جدی بگیرید

در ساحل کرخه

یاد سرداران دریا

یادی دیگر از منظر دگر

بزرگواری می‌گوید: «مرگ هر انسانی از جان من می‌کاهد زیرا من در بشریت تنیده‌ام» براستی چه ساده و بی‌ریا می‌گوید. و چه آسان با دوستی و محبت میتوان درهم تنید. و باز چه باشکوه و زیباست هنگامه شادکامی با هم خندیدن و به وقت مصیبت با هم بار غم بدوش بردن. پس سخن آن بزرگوار نه ادعا و گزافه، خود حقیقت است و چه شیرین به جان می‌نشیند و باز از این منظر دنیا به آن بزرگی چه خانوار کوچکی است. و اینبار مرگ به روال ازلی عزیزی از میان برگرفت و به مکان عدم جای داد. همانا مرگ نابهنگام

محمدعلی برزین

غباری از اندوه بر چهرهٔ مردم این استان بنشاند و با اینکه همسر و فرزندان او به دیار دیگر، روزگار می‌گذرانند چه غمگنانه مردم به هم تسلیت گفتند و باز از این منظر خود نشان از آن دارد که برزین بجز میادین ورزش در عرصه روزگار در مردم این مرز و بوم به یقین تنیده بود که به قولی آنچنان کاشته که این چنین روئید.باز بدین منظر یادمان گفتمان عزیزان چه شیرین خوش است. «از طرف همسر و فرزندان برزین با سپاس و تشکر که با ما همراه شدید». «غلام پورچنگی »

یاد و خاطره هشت سال دفاع مقدس گرامی باد

«پایگاه مقاومت کمیل»
«روابط عمومی شرکت مخابرات استان بوشهر»

برادر گرامی جناب آقای اردشیر محمدی
انتصاب بجا و شایسته جنابعالی را به عنوان مدیر کل دفتر امور اجتماعی و انتخابات استانداری از صمیم قلب تبریک و تهنیت عرض نموده ، از خداوند سبحان مزید توفیقات شما را خواستارم . « جعفر چاهی‌بخش»

حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی بوشهر برگزار می‌کند
اولین نشست ماهانه شعر سه‌شنبه
شب شعر و موسیقی
«در آسمان آبی پرواز یادوارهٔ شهدای دفاع مقدس»
باحضور شاعر و منتقد معاصر، مسئول خانه فرهنگ «مزار شریف»، محمدحسین جعفریان
زمان:یکشنبه ۷۷/۷/۵ ـمکان: سالن شهید باهنر
ساعت: ۲۰ الی ۲۲

«به مناسبت هفته دفاع مقدس»
امام خمینی (ره):
ما راضی به جنگ نبوده و نیستیم و لکن اگر کسی تعدی بکند، دهان او را خرد می‌کنیم.
«نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر»
«منطقه دوم دریائی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر»

پس از توقیف روزنامه توس راه نو، آبان، ایران فردا و توانا دست از انتشار برداشتند.

دیروز خبرگزاریها گزارش دادند که سید ابراهیم نبوی یکی از نویسندگان سیاسی روزنامه توس که حکم جلب او بهمراه شمس‌الواعظین (سردبیر)، جلائی‌پور و سازگارا صادر شده بود، پس از حضور در دادگاه توقیف شده است. این خبر در زمانی منتشر می‌شود که روزنامه سلام در روزنامه دیروز خود نوشت: نشریات راه نو، آبان، ایران فردا و توانا دست از انتشار برداشتند. توقیف روزنامه توس و توقف انتشار این نشریات در هفته گذشته صورت گرفت. همچنین به گفته رادیو بی.بی.سی، محمدمحسن سازگارا ناشر روزنامه توس که در هنگام توقیف این روزنامه در یک سفر خصوصی در مالزی به سر می‌برد و قرار بود که با پرواز هواپیمای جمهوری اسلامی ایران به تهران بازگردد به علت ناراحتی قلبی در مالزی بستری شده است. به گزارش روزنامه سلام آیت‌الله یزدی گفته است: «تاکنون در صورت چاپ مقالات خلاف قانون، تنها مدیر مسئول نشریه محاکمه می‌شد اما بنا به بررسیهای به عمل آمده از این پس می‌توان شخص نویسنده نیز بر طبق قانون مجازات اسلامی محاکمه کرد». روزنامه سلام در یادداشتی سخنان آیت‌الله یزدی را به نقد کشیده و نوشته است که وقتی که از متولیان عالی امور قضائی که خود باید الگوی بالغ آموزش قانون‌گرائی باشند چنین اظهارات غیرقابل توجیهی مشاهده می‌شود که با گشاده‌روئی این اقدامات را به عنوان ضامن امنیت ملی، حصار مخاطبان خاص خود می‌کند از دیگران چه انتظاری می‌توان داشت. همچنین روزنامه سلام در گزارشی نوشته است انتشار نشریات ایران فردا، راه نو، آبان و توانا متوقف شده است.

همچنین محمدجواد حجتی کرمانی نیز در روزنامه اطلاعات دیروز در طی یادداشتی تحت عنوان «دیدگاه نادرست رهنمودهای رهبری» نوشته است کسانی در صددند با استفاده ابزاری از نهادهای قانونی به شکل غیرقانونی خشونت را به گونه‌ای خطرناک برای حذف رقیبان و صاحب‌نظران دگراندیش اعمال کنند او به مسئولان قوه قضائیه هشدار داده است که اگر عصبانیت و نابردباری و شتاب‌زدگی از گروههای فشار خیابانی و محفلی زشت و ناپسند است، چنین چیزهایی از نهادهای رسمی و قانونی زشت‌تر و ناپسندتر است. به نظر وی اقدامات اخیر مبنای حقوقی ندارد، به همین جهت نوشته است از برادران مسئول مصرانه درخواست می‌کنم که به دور از عصبانیت و تندی و بدون استفاده قدرت قانونی که به نظر می‌رسد به شکل غیرقانونی اعمال شده است، برای من و امثال من توضیح دهند که اقدام تعطیلی یک روزنامه و دستگیری دست‌اندرکاران آن با چه مبنای حقوقی و قانونی صورت گرفته است. وی در ادامه می‌افزاید که این کار نه به سود نظام است و نه به سود رهبری.

قطع آبِ آب سردکن بازار بوشهر

شرکت آب و فاضلاب بوشهر، آبِ آب سردکن واقع در بازار قدیم بوشهر را قطع کرد. به گزارش خبرنگار ما، این آب سردکن که به همت گروهی از مغازه‌داران بیش از ۲۰ سال است که جهت استفاده عابران و مشتریان گرمازده، خریداری و نصب شده است، به وسیله یک لوله یک/دوم اینچ متصل به خط لوله آبرسانی شهری، مورد استفاده قرار می‌گرفته است. دلیل این قطع آب نیز عدم استفاده از کنتور، عنوان گردیده است. ابراهیم آقایانی، مغازه‌داری که به نمایندگی از طرف بازاریان مأمور پیگیری موضوع در ادارات ذیربط می‌باشد، در اینباره اظهار داشت: «می‌گویند باید کنتور بگذارید. بسیار خوب، ولی این انشعاب را به نام چه کسی صادر خواهند کرد، آب بها را چه کسی باید بپردازد؟ فکر می‌کنم همین قدر که بازاریان در این عمل خیر پیشقدم شده و سالهاست که وظیفه شهرداری و احیاناً اداره آب را در زمینه تأمین آب مشروب عابران گرمازده بر عهده گرفته‌اند کافی باشد، حالا نوبت آنها است که به جای تلاش در جهت کسب پول بیشتر، قدری هم به ارزش معنوی و اجتماعی این عمل انسانی بشر دوستانه بیاندیشند».

عابر پیری که ظاهراً تشنه به نظر می‌رسید و گویا یکی از مشتریان این آب سردکن بوده، با حالت عصبی اظهار داشت: «به آقایان بگوئید که اینقدر به شمر و ابن‌زیاد لعنت می‌فرستید، چرا خودتان آب را بر روی مردم قطع کرده‌اید؟» به هر حال بازاریان و عموم مردمی که روزانه سر و کارشان با این بخش از بازار است، از شرکت آب و فاضلاب بوشهر انتظار دارند که هر چه زودتر نسبت به رفع این مشکل، اقدام نماید.

برنامه کانون فیلم در عصر جمعه

کانون فیلم فرهنگسرای بوشهر عصر جمعه این هفته اقدام به نمایش و نقد یکی از فیلم های دفاع مقدس خواهد کرد. علاقمندان به سینما می توانند راس ساعت ۴/۳۰ دقیقه در سالن شهید مفتح روبروی سینما بهمن حضور یابند.

جوابیه اداره کل بنادر و کشتیرانی استان بوشهر

مدیر مسئول محترم هفته نامه نسیم جنوب
سلام علیکم
در پاسخ به مطلب تخلیه برنجهای آب‌دیده در اداره بندر بوشهر در شماره هشتم یکشنبه ۱۵ شهریور ماه ۷۷ آن هفته نامه به اطلاع می‌رساند که تعدادی از کیسه برنجهای وارداتی توسط کشتی «ایران ارشاد» به علت آبدیدگی در حال حاضر در یک فروند «دوبه» تخلیه و در اسکله این اداره کل نگهداری می‌شود تا پس از تعیین تکلیف خسارت مربوطه فی مابین صاحب کالا یعنی «سازمان گسترش خدمات بازرگانی و شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی» بعنوان حمل کننده، تکلیف برنجهای آب‌دیده طبق رویه قانونی توسط گمرک با مجوز امور قضائی و بهداشتی مشخص خواهد شد. در ضمن این اداره کل هیچگونه مسئولیتی در اینباره ندارد. لذا خواهشمند است مطالب فوق را در همان ستون جهت اطلاع خوانندگان محترم درج فرمائید.

گزارشی از فعالیتهای فرماندهی مهندسی نیروی دریائی سپاه بوشهر

سردار حاج حسین کارگر فرمانده سپاه در استان بوشهر، طی مصاحبه‌ای با خبرنگار ما، رئوس وظایف و عملکرد فرماندهی مهندسی نیروی دریائی سپاه را چنین برشمردند: بعد از پایان قهرمانانهٔ دفاع مقدس و فروکش کردن نبرد، سپاه پاسداران انقلاب به مثابهٔ نیروئی جنگ آزموده که از کورهٔ حوادث متسلسل انقلاب عبور کرده بود، به نیاز جدیدی پرداخت که همانا سازندگی ایران عزیز بود.

بدین سبب مهندسی سپاه شکل گرفت، که به مرور از یک واحد محدود و کوچک به یک مجموعهٔ بسیار قوی صنعتی و نظامی تبدیل گشت. این مجموعه در استان بوشهر، موفق به انجام پروژه‌های بزرگی اعم از دریائی و زمینی که توسط وزارتخانه‌های نفت، نیرو، راه و ترابری، به مزایده گذاشته شده گردید. لازم به ذکر است که این پروژه‌ها در قبل از اعلام آمادگی سپاه، تنها توسط شرکتهای خارجی انجام می‌شده که با حضور سپاه در اینگونه امور به تدریج دیگر شرکتهای داخلی نیز پا بدین عرصه گذاشتند و این پیش قدمی در شکستن وابستگی برای نیروهای انقلاب، بسی ارزشمند و والا است. اهمّ فعالیتهای غیر نظامی، فرماندهی مهندسی سپاه بوشهر به شرح زیر می‌باشد:

۱ـ لوله‌گذاری جدید و ترمیم لوله‌های فرسوده، نفتی در آبهای نیلگون خلیج‌فارس مابین سکوهای نفتی تا پایانه‌های صدور نفت، لازم به ذکر است که این پروژه، برای اولین بار توسط نیروهای ایرانی صورت می‌گرفت.

۲ـ پیمانکاری قسمت عمده‌ای از سد عظیم کارون ۳، شامل تونل انحرافی، جاده‌های دسترسی به تاج سد و ... .

۳ـ تعمیر و تقویت بازوهای موج شکن کنگان.

۴ـ بازسازی اسکلهٔ ادارهٔ بندر بوشهر.

۵ـ بازسازی اسکلهٔ بندر امام خمینی در خوزستان.

۶ـ ساخت تأسیسات صنعتی و دریائی مورد نیاز نیروی دریائی سپاه شامل طراحی و ساخت شناورهای دریائی، تعمیر و بازسازی اساسی کلیه شناورهای دریائی، تعمیر و بازسازی شناورهای خارج از سازمان. در کنار این فعالیتها، نظر به بیکاری رایج در استان و بکارگیری عناصر بومی در حدود ۲۰۰۰ نفر از جوانان مستعد و رشید استان تاکنون در این پروژه‌ها مشغول به کار شده‌اند و در این راستا، نسبت به رشد کیفی نیروها با اعزام به آموزش‌های پیشرفته در رشته‌های برق و الکترونیک، سیستم ناوبری، کارشناسی ارشد کشتی‌سازی، اقدام لازم به عمل آمده است. سعی وافر فرماندهی مهندس و دیگر واحدها از جمله جهاد خودکفائی سپاه در استان بوشهر، بر این است تا به حول و قوهٔ الهی با بالا بردن سطح آگاهی تکنیکی نیروهای جوان بومی، محیط مساعدی برای شناساندن استان بوشهر به عنوان یک استان صنعتی، در سطح کشور آماده سازد.

اطلاعیه مجمع پیروان خط امام بوشهر بمناسبت شهادت دیپلماتها و خبرنگار خبرگزاری به دست طالبان

سلام و تحیت به روح مطهر امام همیشه جاوید، مصلح بزرگ قرن خمینی کبیر (ره) و طلب ترویج روح بلند شهیدان پاکباخته مکتب انسان ساز اسلام که با ابهتی آسمانی باشکوه‌ترین حماسه‌ها رادر عصر غربت فضائل انسانی آفریدند و بر قله رفیع عرفان که هیچ پرنده خیالی تاکنون بر بلندای آن پر نگشوده است مردانه قد برافراشتند و با وزش نسیم عطر وجودشان عفیفترین رایحهٔ ملکوتی را به مشام جان خاکیان رساندند. عروج مردانه شهادت سفیران صلح و آزادی که به رهروی اسلاف مظلوم خویش بدست عمال متحجر و کج‌اندیشه استکبار انجام پذیرفت بار دیگر مظلومیت و حقانیت جمهوری اسلامی را در صحنه بین‌المللی بیش از پیش آشکار ساخت، قتل عام مردم مسلمان بی‌گناه افغانستان توسط تهی مغزان طالبان قلب امت مسلمان را مجروح ساخته است.

مجمع پیروان خط امام (ره) استان بوشهر ضمن عرض تسلیت و تبریک به مناسبت شهادت فرزندان کشور اسلامی حمایت فاجعه هولناک نسل‌کشی و چپاول مسلمین در افغانستان حمایت خود را از پیام جامع و امام‌گونه مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و پشتیانی از رئیس‌جمهور مردمی جناب حجةالاسلام‌والمسلمین سیدمحمد خاتمی و همه دلسوزان شیفتگان نظام که برای نجات و آزادی مظلومان جهان از قید مستکبرین دنیا افکار و اندیشه‌های تابناک امام خمینی (ره) را فرا روی خویش دارند اعلام می‌دارد.

جوابیه سازمان شهر و روستا

مدیر مسئول و سردبیر هفته نامه نسیم جنوب
سلام علیکم، در ارتباط با مطلب «توزیع مرغ منجمد و عدم کنترل و نظارت» در نشریه شماره نهم مورخه ۷۷/۶/۲۲، توجه شما را به جوابیه مشوحه ذیل معطوف می‌دارد.

۱ـ توزیع مرغ در نیمه دوم مرداد ماه صورت پذیرفته و تا پایان همان ماه به مدت ۵ روز در شهرستانهای بوشهر، کنگان و خورموج و شعبه شماره ۲ که در بهمنی واقع می‌باشد ادامه داشته است که با توجه به تاریخ مورد اشاره در آن نشریه اعلام می‌دارد که این مطلب کذب محض بوده و در نتیجه جذب و یا هرگونه توزیعی در شهریور ماه صورت نپذیرفته است.

۲ـ کلیه مرغهای فرانسوی با اطلاع و هماهنگی قبلی سازمان بازرسی و نظارت اداره کل بازرگانی و امت شهیدپرور توزیع گردید و شدت استقبال که موجب شکسته شدن شیشه‌های درب ورودی فروشگاه مرکزی این سازمان گردید بیانگر مطلع بودن آنان می‌باشد.

۳ـ کالای فوق به هیچ وجه بین سوپرمارکتها و فروشگاههای سطح شهر توزیع نگردیده و در صورت ادعا می‌بایست آن هفته نامه لیست اسامی آن فروشگاهها را جهت اقدام لازم به مراجع صالحه و یا این سازمان اعلام نماید.

۴ـ این سازمان به منظور جلوگیری از تشویش و بدگمانی افکار عمومی و زیر سؤال بردن سازمانهای دولتی حق پی‌گیری این تهمت را از طریق مراجع ذیصلاح برای خود محفوظ می‌دارد. در پایان مقتضی است برابر قانون و مقررات نسبت به درج جوابیه فوق اقدام نمائید.

خانه سالمندان
محل آرامش یا عذاب

گزارش از زنگوئی

پس از گذر از کوچه‌های عریض و پر از سنگ و کلوخ به راه هموار می‌رسیم که به مرکز سالمندان واقع در خیابان چهارباندی پشت اداره قند و شکر در شهر بوشهر ختم می‌شود. وارد محوطه‌ای می‌شویم که دور تا دور آن را دیواری آجری احاطه کرده است و در وسط آن چندین باغچه قرار دارد و دور باغچه‌ها را چندین صندلی سنگی چیده‌اند. این ساختمان از سه قسمت (مرکز سالمندان و مرکز شیرخوارگاه عاطفه و مرکز آموزش معلولین) تشکیل شده است. از نگهبان دم در اجازهٔ ورود خواستم.

ـ اجازه بدهید به سرپرست مرکز اطلاع بدهم.

این را او می‌گوید و پس از چندی مرا به سمت دفتر سرپرست راهنمائی می‌کند. مرکز سالمندان که به یکی از بخشهای بیمارستان می‌ماند، (از نظر دیوارهای مرمرین و بوی مواد ضدعفونی‌کننده و ...) دارای ۲ اتاق یا به قول خودشان دارای دو بخش است و همچنین دارای یک اتاق سرپرست مرکز و دیگری آشپزخانه است. پس از احوالپرسی و معرفی کردن خود از خانم سرپرست اجازه خواستم تا با سالمندان مصاحبه‌ای داشته باشیم و مشکلات آنها را جویا شویم. ولی او گفت: چون که می‌خواهید با خود سالمندان صحبت کنید ممکن است برای ما مشکل ایجاد شود پس لطفاً یک اجازه‌نامه‌ای را از ادارهٔ بهزیستی بیاورید و اجازهٔ مصاحبه با سالمندان از خود آنها بگیرید. پس از خداحافظی ما به سمت اداره بهزیستی به راه افتادیم.

برای گرفتن اجازه‌گزارش از صبح تا ظهر وقت ماگرفته شد تا بالاخره حوالی ساعت ۱۲ با برگه مهر و امضاء شده به سوی خانه سالمندان روان شدم.

گفته می‌شود که به دلیل کمبود جا و مکان مناسب برای نگهداری سالمندان در این مرکز، تعدادی از آنها به برازجان انتقال داده شده و از ۳۰ نفر به ۱۱ نفر تقلیل یافته‌اند بالاخره پس از ارائه نامه بهزیستی و اجازه از سرپرست مرکز به پای صحبت سالمندان می‌نشینیم.

اکثر سالمندان مدام گوشزد می‌کنند که ما جرات صحبت کردن را نداریم زیرا از این می ترسیم که آنچه را هم که داریم از دست بدهیم.

یکی از مشکلات عمده در این مرکز کمبود غذا است. یکی از خانمهای سالمند می‌گوید: «غذای ما پیرزنها در شبانه روز اینطور است: در حدود ساعت ۱۰،۹ صبح یک استکان چای و یک تکه نان خشک که دندانهایمان قادر به جویدن آن نیست وی لحظه‌ای ساکت می‌شود و سپس می‌افزاید: آیا به شما ما می‌توانیم همیشه این غذاها را بخوریم؟ ما همه مجبوریم که فقط و فقط غذای ظهر را قورت بدهیم». یکی دیگر از خانمهای سالمند می‌گوید: «به ما نه میوه، نه سبزی، نه گوشت، نه مرغ، نه ماهی و هیچ چیز مقوی دیگر نمی‌دهند. پیرزن دهانش را به گوش من نزدیک می‌کند و آهسته می‌گوید: «ما هیچ چیز نداریم، حتی پا. چون اگر پا داشتیم به کوه و دشت پناه می‌بردیم. لحظه‌ای سکوت بین ما حکمفرما می‌شود و او با حسرت می‌گوید: «الان که موقع رسیدن رطب است و در هر خانهٔ بوشهری حداقل کمی رطب پیدا می‌شود ولی ما پیرزنهای بوشهری آرزوی یک دانه از آنها را داریم». وی می‌گوید: «ما پیر شده‌ایم و به کمک مسئولین و مردم احتیاج داریم». می‌گوید: «این غذاها را که ما می‌خوریم، اگر جلو ... هم بگذارند نمی‌خورد». او صدایش را بلندتر می‌کند و می‌گوید: «آهای ملت! ما انسانیم. چرا در فکر نیستید»؟ پیرزن به دور و بر خود نگاه می‌کند و باز آهسته می‌افزاید:



«وضع ما سال به سال بدتر می‌شود. حدود ۵ سال پیش ما خیلی از وضعیت اینجا راضی بودیم. بهداشت و غذا و لباسهای خوب داشتیم. مسئولین خیلی به ما کمک می‌کردند حالا هم از مسئولین خواهش می‌کنیم که کمی در فکر ما باشند. انشاءالله». خانم جوانی که یک دست و پایش فلج شده بود درخواست کمک و وسیله‌ای کرد تا او را به فیزیوتراپی ببرند و حال او از این وضع بهتر شود. پس از صحبت کردن با چند نفر دیگر از سالمندان متوجه می‌شویم که یکی از مشکلات عمدهٔ مرکز سالمندان کمبود نیروی کمکی است یکی از مددکاران در همین رابطه می‌گوید: «همه کارهای این مرکز از قبیل ظرف و لباس و سالن و شستن خیلی چیزهای دیگر به عهدهٔ یک نفر است و اگر نیروی کمکی بیشتر باشد مسلماً وضعیت این مرکز هم بهتر می‌شود.

پس از صحبت با چند نفر از سالمندان به پای صحبت سرپرست مرکز سالمندان می‌نشینیم.

□ چرا تعدادی از سالمندان را به مرکز سالمندان برازجان انتقال یافته‌اند؟

● به دلیل همکاری با بخش خصوصی مرکز سالمندان برازجان و دیگر به دلیل گشودن مرکز آموزشی معلولین.

□ آیا بخش خصوصی مرکز سالمندان برازجان نیز زیر نظر بهزیستی بوشهر است؟

● بله. اداره بهزیستی بر روی آن نظارت دارد.

□ تهیه غذاهای این مرکز زیر نظر شما است یا بهزیستی؟

● بهزیستی مواد اولیه را تهیه می‌کند و پختن غذاها با ... است.

□ در صحبت با سالمندان، متوجه شدیم که آنان از وضعیت غذای این مرکز ناراضی‌اند، در این رابطه چه صحبتی دارید؟

● با توجه به امکانات داده شده از طرف بهزیستی غذا اینجا بد نیست و برای بهتر شدن، مردم خود باید همت بکنند. ناگفته نماند یکی از خصلتهای سالمندان این است که آنها انسانهای ناسپاسی هستند ما خود پیر نیستیم ولی با پیران زندگی کرده‌ایم و با خلق و خوی آنها آشنا هستیم.

برای اطلاع بیشتر به دیدن مدیر کل بهزیستی می‌رویم بعد از مدتی انتظار، به اتاق وی می‌رویم.

نخست از او درباره نحوه تهیه غذای سالمندان می‌پرسیم، جواب می‌دهد.

● مواداولیه غذا را با توجه به بودجه اختصاص یافته، از طرف بهزیستی تهیه می‌شود و کار پخت آن به عهده مرکز گذاشته شده.

□ سالمندان مرکز از وضعیت غذا ناراضی‌اند، توضیح شما در این مورد چیست؟

● ما با کمبود بودجه روبرو هستیم درحالیکه چندین مرکز زیرنظر ما است و باید با بودجه محدود همه آنها را اداره کنیم. مگر سالمندان در مورد غذا چه گفتند.

□ آنها از وضعیت غذا ناراضی‌اند و مثلاً می‌گویند از غذاهای مقوی همانند ماهی خبری نیست.

● سالمندان همانند اطفال هستند و ایراد می‌گیرند مطمئن باشید که ۵ ماه پیش ماهی خورده‌اند من خود برای خانواده‌ام ماهی نخریده‌ام ماهی گران است.

در همین هنگام مدیر کل نگاهش به ساعتش انداخت و گفت: من جلسه دارم و باید بروم.

سپس مرا به کارشناس مسئول امور معلولین معرفی نمود وی نیز در پاسخ به سؤال من در مورد وضعیت نابسامان غذای سالمندان جواب می‌دهند:

افراد پیر همانند افراد کم و سن و سال هستند و توقعات بالا است. با توجه به اظهار نظر متخصصین رژیم غذایی غذای سالمندان تهیه می‌شود که ممکن است با توجه به بودجه مورد رضایت سالمندان واقع نشود. سالمندان یادگاران تلاش و زحمت گذشتگان برای ساختن زندگی برای ما هستند، قدر آنان را بیشتر بدانیم و سعی کنیم در زندگی خود با آنان با احترام رفتار کنیم و آنان را عزیز بداریم.

برنامه‌های ستاد بزرگداشت هفته دفاع مقدس منطقه مقاومت بسیج سپاه استان بوشهر



برنامه‌های ستاد بزرگداشت هفته دفاع مقدس منطقه مقاومت بسیج سپاه استان بوشهر اعلام شد.

مطاف، مسئول ستاد بزرگداشت هفته دفاع مقدس با بیان این مطلب که هفته دفاع مقدس هفته یادآوری از رشادتها و شهادتها و ایثارگریهای تمام عزیزان رزمنده در دوران دفاع مقدس می‌باشد گفتند: امسال همچون سالهای گذشته منطقه مقاومت بسیج سپاه استان بوشهر به بیان رشادتها و ایثارگریهای رزمندگان در قالب برنامه‌های فرهنگی و آموزشی خواهد پرداخت. وی همچنین در خصوص برنامه‌های دفاع مقدس ناحیه مقاومت بسیج سپاه استان بوشهر گفتند: در هفته دفاع مقدس امسال این منطقه در کلیه روزها برنامه‌های مختلفی از قبیل نمایشگاه، رژه نیروهای مسلح، برگزاری گردهمائی خواهران و برادران بسیجی، غبارروبی و عطرافشانی قبور شهدا، مراسم قرعه‌کشی حسابهای قرض‌الحسنه صندوقهای پس‌انداز بسیجیان استان، اجرای مسابقات ورزشی، مسابقات تیراندازی، مسابقات عقیدتی و قرآن، سرکشی از خانواده معظم شهدا، برگزاری دعای کمیل و زیارت عاشورا، نمایش فیلم و سخنرانی در مدارس و دانشگاهها و چندین برنامه جنبی برگزار خواهد نمود. مطاف در ادامه، برنامه‌های و مراسمات ستاد هفته دفاع مقدس را بشرح زیر اعلام نمود:

۱.شرکت در مراسم باشکوه سان و رژه با حضور نیروهای جان برکف پاسدار و بسیجی.

۲.شرکت فعال در نمایشگاه دستاوردهای هشت سال دفاع مقدس.

۳.گردهمائی فرماندهان پایگاههای مقاومت برادران و خواهران.

۴.همایش شعرای بسیجی استان بوشهر با حضور شاعران برجسته کشور، ویژه هشت سال دفاع مقدس.

۵.برگزاری مراسم تجلیل از ایثارگران و شهدا در گلزار شهیدان.

۶.اجرای مسابقات فرهنگی -ورزشی در رشته‌های مختلف.

۷.سرکشی به خانواده معظم ایثارگران، شهدا، جانبازان، رزمندگان و آزادگان.

۸.برگزاری مسابقات قرآنی در سطوح مختلف بین برادران و خواهران بسیجی.

۹.سخنرانی فرماندهان در مدارس و ایراد خاطره هشت سال دفاع مقدس به منظور انتقال تجربه به نسل جوان که در دوران باشکوه دفاع مقدس حضور نداشتند.

۱۰.شرکت در برگزاری مراسم سالگرد ۱۷۰ شهید گلگون کفن که از طرف بنیاد شهید بوشهر اقدام خواهد شد.

۱۱.برپائی نماز جماعت مغرب و عشا و بیان خاطره در نمایشگاه به مدت یک هفته.

۱۲.برگزاری مراسم زیارت عاشورا در گلزار شهدا.

۱۳.برگزاری مراسم روح بخش دعای کمیل با حضور امت شهیدپرور و رزمندگان.

۱۴.غبار روبی گلزار شهدادردونوبت توسط خواهران و برادران

۱۵.سخنرانی فرماندهان نظامی بسیج سپاه، قبل از خطبه‌های نماز جمعه در سراسر استان.

۱۶.نمایش فیلم توسط اکیپ‌های سیار و ثابت در راههای مقاومت.

۱۷.افتتاح و راه‌اندازی مؤسسه تأمینی -درمانی بسیجیان جهت ارائه خدمات درمانی به نیروهای سلحشور بسیجی بنام مجتمع بهداشتی -درمانی کوثر در شهرستان دشتستان.

۱۸.اعطای درجه به بسیجیان جان‌برکف در سراسر استان.

۲۰.شرکت فعال بسیج دانش‌آموزی و دانشجوئی در مراسماتی که بمناسبت هفته دفاع مقدس برگزار می‌گردد.

۲۱.پخش سرودهای مناسب از طریق بلندگوهای مساجد و پایگاههای مقاومت در طول هفته.

۲۲.تزئین سر درب مقرهای بسیج و ایجاد فضای مناسب تبلیغی در سطح شهرها پیرامون هفته دفاع مقدس با نصب بوم، تابلو، پلاکارد و پوستر.

۲۳.گردهمائی خانواده‌های معظم شهدا و رزمندگان.

۲۴.اختصاص یافتن انشای مدارس در ارتباط با هفته دفاع مقدس.

۲۵.اهداء جوائز به نیروهای باسابقه بالا در جبهه.

۲۶.برگزاری مراسم قرعه‌کشی در سرپرستی صندوقهای قرض‌الحسنه بسیجیان استان بوشهر.

۲۷.برگزاری مسابقه تیراندازی در میدان تیر.

و دهها مراسم دیگر از برنامه‌های هفته دفاع مقدس سال ۷۷ می‌باشد امید است خداوند متعال توفیق پیروی از فرامین حضرت امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه و همچنین مقام معظم رهبری به همه ما عطا بفرماید.

برنامه‌های هفته دفاع مقدس در دیر

سرگرد پاسدار حاج حسین چابندی، فرماندهٔ سپاه ناحیهٔ دیر برنامه‌های هفته دفاع مقدس در شهرستان دیر را تشریح نمود.

وی گفت به لحاظ موقعیت زمانی که در کشور پیش آمده و برای انتقال برنامه‌های دفاع مقدس از طرف نسل جنگ به نسل جدید، یکسری برنامه‌ها و راهکارها در نظر گرفته شده که بیشتر تکیه بر روی کارهای فرهنگی در شهرستان باشد. برنامهٔ ویژه رژه نیروهای مسلح، رژه گردان عاشورا و الزهراء و نیروهای انتظامی و پیشگامان و پویندگان سپاه از جمله برنامه های هفته دفاع مقدس می‌باشد همچنین همایش عبرتهای عاشورا به لحاظ تبیین سخنان مقام معظم رهبری به عنوان دومین همایش در شهرستان دیر برگزار خواهد شد.

وی افزود: برنامه‌ها دیدار با خانواده شهدا که از کربلا برگشته‌اند، غبارروبی مزار شهدا، برگزاری مراسم ویژه‌ای در بخش بردخون از دیگر مراسمات این هفته می‌باشد. همچنین مراسم عزاداری حضرت زهرا (س) با حضور مداح اهل بیت گراشی برگزار می‌شود و شب شعر دفاع مقدس نیز با حضور شاعر معاصر، آقاسی در شهرستان دیر برگزار خواهد شد اجرای نمایش «بی بی طلا» کار هنری برادران بسیجی، در اداره ارشاد اسلامی، برگزاری اردوی فرهنگی و معنوی به مدت ۴۸ ساعت در منطقه شهرستان دیر، اجرای زیارت عاشورا و همچنین برنامه‌های نظامی با حضور مسئولین در یک صبحگاه مشترک از دیگر مراسمات در هفته دفاع مقدس در شهرستان دیر می‌باشد.



برنامه‌های هفته دفاع مقدس در دیلم

برنامه‌های هفته دفاع مقدس در شهرستان دیلم تشریح شد. محمدعلی سفری فرمانده سپاه ناحیه دیلم در این خصوص گفت: «برگزاری صبحگاه مشترک، گردهمائی بسیجیان، بزرگداشت یاد و خاطره شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و ۸ سال دفاع مقدس، برگزاری نمایشگاه آثار جنگ و شهادت، از جمله برنامه‌های هفته دفاع مقدس در شهرستان دیلم است». وی افزود: «علاوه بر این برگزاری زیارت عاشورا، پخش فیلم از جبهه و جنگ و انجام مسابقات ورزشی نیز به همین مناسبت در این ایام در دیلم شاهد آن خواهیم بود». از فرمانده ناحیه دیلم خواستیم که اگر خاطره‌ای از جبهه و ۸ سال دفاع مقدس دارد برایمان بگوید. وی گفت: «در عملیات محرم، گردان خطشکن ما که قرار بود از عقب مواضع دشمن وارد نبرد شود، به میدان مین و سیمهای خاردار برخورد نمود. متأسفانه به همراه گردان تخریبچی نبود و گردان پشت میدان مین زمین‌گیر شد و هر لحظه تلفات زیادتر می‌شد و بیم آشکار شدن عملیات می‌رفت، در آن لحظه یکی از بسیجیان بلند شد و داوطلبانه اعلام کرد که حاضر است خود را روی سیمهای خاردار بیندازد تا دیگران از روی بدن او عبور کنند. چاره‌ای جز این نبود و آن بسیجی قهرمان خود را روی سیمهای خاردار انداخت و تمام نفرات گردان با پا گذاشتن روی بدن او از کانال سیم خاردار عبور کردند. در همان لحظه یکی از افراد گردان بالای سر این بسیجی نشست، فرمانده از او سؤال کرد که چرا نشسته‌ای و رد نمی‌شوی، وی جواب داد: فتبارک‌الله احسن الخالقین، این بسیجی پسر من است که اینگونه شهید شده است. این حادثه بسیار تأثیرگذار بود. البته در همان علمیات نیز پدر آن بسیجی هم به شهادت رسید و هر دو به سوی خدا هجرت نمودند» سفری در پایان از مردم خواست که همیشه قدردان این حماسه‌سازان و ایثارگران باشند.

دلیران دریا

اولین کاروان اسکورت نفتکشهای کویتی با پرچم امریکا و به حمایت ناوگان جنگی این کشور در تیرماه ۱۳۶۶ به راه افتاد. دولت آمریکا بیشترین توان سیاسی، تبلیغاتی، نظامی و اطلاعاتی خود را برای اجرای موفقیت‌آمیز این طرح، بکار گرفته بود. در این کاروان نفتکش ۴۰۰۰۰۰ تنی «الرخاء» با نان مبدل «بریجتون» در میان یک ستون نظامی اسکورت می‌شد، در فاصله ۱۳ مایلی دریایی در غرب جزیرهٔ فارسی بر اثر اصابت با مین آسیب دیده و حفره‌ای به مساحت ۴۳ متر مربع در بدنه نفتکش ایجاد شد.

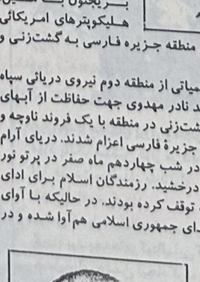
با اینکه ضربه، شدید بود و به علاوه آن را پیش‌بینی هم نکرده بودند، این عملیات بدون پاسخ ماند. اما همچنان به دنبال فرصتی برای جبران شکست پیش آمده بودند.



در تایخ ۶۶/۶/۳۰ با حمله به کشتی لجستیک ارتش جمهوری اسلامی «ایران اجر» به اتهام مین‌گذاری در آبهای خلیج‌فارس، اقدام به غرق کردن آن نمودند. با این عمل، سعی کردند آب سردی بر آتش درون خود بریزند.

پس از برخورد کشتی بریجتون با مین، هلیکوپترهای امریکائی بطور مستمر و شبانه در منطقه جزیره فارسی به گشت‌زنی و شناسائی مشغول شدند.

در همین زمان تیمی علمیاتی از منطقه دوم نیروی دریائی سپاه به فرماندهی برادر شهید نادر مهدوی جهت حفاظت از آبهای نیلگون خلیج‌فارس و گشت‌زنی در منطقه با یک فروند ناوچه و دو فروند قایق تندرو به جزیرهٔ فارسی اعزام شدند. دریای آرام و بی‌تلاطم خلیج‌فارس در شب چهاردهم ماه صفر در پرتو نور ماه چون مرواریدی می‌درخشید. رزمندگان اسلام برای ادای فریضه نماز و استراحت توقف کرده بودند. در حالیکه با آوای ملکوتی دعای کمیل صدای جمهوری اسلامی هم‌آوا شده و در آن دل شب و در میان آبهای آرام از سوز دل فریاد برآورده بودند «الهی و ربی من لی غیرک». ناگهان مورد حمله قرار گرفتندو هلیکوپترها و ناوچه‌های امریکایی به سوی ناوچه و قایقها هجوم آوردند.



دریادلان رزمنده بدون هیچ ترس و واهمه‌ای با آتش پُر حجم قایقهای توپدار و به کارگیر تاکتیکهای مختلف نظامی در برابر آنان ایستادند. هلیکوپترها مجبور به فرار شدند و بر خشم متجاوزین امریکائی افزوده شد. برای بار دوم با تعداد بیشتری از هلیکوپترها حمله خود را آغاز کردند. پس پانزده دقیقه درگیری شدید، یک فروند هلیکوپتر کبرای نیروی دریائی آمریکا موشک استینگری که یکی از رزمندگان دلاور شلیک کرد، مورد هدف قرار گرفت. هلیکوپتر کبرا همراه با تمامی خدمه و خلبانش، به قعر آبها سقوط کرد. در



این زمان نیروهای آمریکائی از هر سو به قایقهای تندرو هجوم بردند و در یک نبرد نابرابر با تحمل خسارات و تلفات زیاد، قایقها را به آتش کشیدند. در پی آتش گرفتن قایقها، تمامی افراد مجروح یا شهید شدند. شهیدان نصرالله شفیعی، غلامحسین توسلی، مجید مبارکی و... شهیدانی هستند که همچون مرواریدهای همیشه درخشان خلیج‌فارس بر آبها و یادها پرتوافشانی خواهند کرد.

باقی افراد را که به شدت مجروح شده بودند، با استفاده از نورافکنهای ناوچه‌ها و هلیکوپترها به اسارت گرفتند.

«شهید نادر مهدوی» و «شهید بیژن گرد» در همان روز اول اسارت، پس از تحمل شکنجه‌های فراوان جان به جان آفرین تسلیم کردند.

چهار نفر دیگر، پس از تحمل روزها شکنجه به دست مدعیان حقوق بشر با پیگیری وزارت امور خارجه آزاد شدند و به میهن اسلامی بازگشتند.



پس از واقعه، تهاجم عراق به نفتکشها با کم و کیف بیشتر و بهتری انجام می‌شد، آن هم با محافظت امریکائیها. تمام این حمله‌ها با اقدام به موقع و تلافی جویانه پاسخ داده می‌شد.

نیروهای امریکائی در برابر نیروهای رزمنده اسلام به شدت احساس حقارت و خواری می‌کردند. به همین جهت به سکوهای نفتی «رسالت» و «رشادت» حمله بردند. بعد از آن نیز اعلام کردند: «ماوقایع چند روز اخیر را خاتمه یافته تلقی می‌کنیم.»

در غروب روز ۶۷/۱/۲۵ یک ناو امریکائی به نام «ساموئل رابرتس» در ۱۱۳ کیلومتری شرق بحرین در حال اسکورت یک فروند نفتکش کویتی با یک مین دریایی برخورد کرد.

به طوری که در گزارشها آمد، بر اثر این انفجار، کمر ناو از وسط شکست. جالب توجه در این است که بدانیم این ناو مجهز به موشکهای «هارپون»، یعنی پیشرفته‌ترین موشکهای ضدکشتی، ضدسطحی، موشکهای ضدهوائی، توپ سطحی ۷۶ میلیمتری، توپ ضدموشک فالانس ۲۰ میلیمتری، رادارهای سطحی و هوائی و مجهز به سیستم مین‌یابی بوده است. روی عرشهٔ ناو نیز دو فروند هلیکوپتر از نو «اس.اچ» وجود داشته است. یکی از مأموریتهای عمده این نوع هلیکوپترها، مقابله با مین و زیردریائی است.

و اینها همه، به این معنا است که ناوی با تمام تجهیزات نظامی پیشرفته جهت مقابله با هرگونه خطر احتمالی، از کمر به دو نیم شده است! با این شکست و رسوائی که برای دولت و نیروهای امریکایی پیش آمده بود، آنها اعلام کردند که ایران عامل مین‌گذاری است و بایستی تنبیه شود.

صبح روز ۶۷/۱/۲۹ تحرک وسیعی از سوی نیروهای امریکایی در خلیج‌فارس دیده می‌شد. شش فروند ناوجنگی آنان در کنار سکوهای نفتی «نصر» و «سلمان» آرایش گرفتند.

در ساعت ۸:۳۰ طی تماسی با سکو به زبان فارسی اعلام کردند: «تا پنج دقیقه دیگر سکوها را خالی کنید.»

تعدادی از برادران سوار بر کشتی از محل دور شدند، ولی هنوز افرادی روی سکوها بودند. نیروهای امریکائی آتش گشودند، به مدت یک ساعت با توپ هر دو سکو را گلوله‌باران کردند که در پی آن دو نفر شهید و شش نفر زخمی شدند. سپس با ناو هلیکوپتر بر، روی یکی از سکوها نیر پیاده کردند و با کار گذاشتن مواد منفجره، تأسیسات را دچار خساراتی کردند.



سپاهیان اسلام با توجه به اطلاعات و شناختی که از عملکرد نیروهای امریکائی داشتند، بلافاصله واکنش نشان دادند.

امریکائیها که انتظار چنین واکنشی را نداشتند، با نیمه کاره رها کردن عملیات خود، با قایقهای تندروی رزمندگان اسلام وارد پیکار شدند. پنج فروند از هلیکوپترهای جنگی امریکا مجهز به تسلیحات لیزری و دوربین مادون قرمز به نبرد با رزمندگان پرداختند. وقتی با شجاعت و رشادت دریادلان مواجه شدند، چاره‌ای جز واگذاری میدان نیافتند.

عجز و ناتوانی آنان در برابر عزم و جزم توانمندان ایرانی، موجب شد که حملاتی به قایقهای تندرو رزمندگان داشته باشند. در طی این درگیریها بود که یک فروند از هلیکوپترهای امریکا هدف شلیک موشک استینگر قرار گرفت. انفجار و سقوط این هلیکوپتر را جهانیان شاهد بودند.

هواپیماهای ۱۶، اف ۱۷ که مأموریت اسکورت و پوشش را بر عهده داشتند، با مشاهدهٔ این صحنه با قایقها درگیر شدند و در نتیجه آن، آنها تنها توانستند به یک فروند از قایقها حمله کرده و یکی از نیروهای اسلام را به شهادت برسانند.

نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی برای حمایت از نیروهای سپاه پاسدارن و مقابله با متجاوزین در منطقه حاضر شد.

ناوچه گشتی ایران موسوم به «جوشن» در مقابل سه کشتی جنگی امریکا ایستاد و با شلیک موشک، آنان را هدف قرار داد. و متأسفانه در پی نبردی بی‌نظیر و دلاورانه غرق گردید. دو ناو «سهند» و «سبلان» نیز بعد از رشادتها و فداکاریهای کم‌نظیر و دلاورانه مورد اصابت بمبهای هواپیماهای ۱۶، اف ۱۷ قرار گرفتند و متحمل ضایعاتی شدند.

نمی گذاریم ماجرای اُحد تکرار شود.

● رمضان خضری - بسیجی

در کردستان تقریباً ۲۵ کیلومتری غرب شهر پیرانشهر پادگان حاج عمران، نیروهای اسلام قصد عملیات علیه دشمن غدار بعث را داشتند که بحمدالله این عملیات با موفقیت انجام گرفت. برادران بوشهری قریب به دو گردان رزمی بودند که سهم بسزائی در آنجا داشتند و چندین شهید هم تقدیم انقلاب اسلامی نمودند که یکی از شهداء عضو پایگاه مقاومت محل خودمان بود بنام برادر حسن افشان‌مهر. اما خاطره‌ای بسیار جالب و بیادماندی که دارم و فراموش نمی‌کنم و نخواهم کرد، خاطره‌ای است از شهید بزرگوار مرتضی جاویدی فرمانده گردان فجر تیپ المهدی که از برادران بسیار خاضع و خاشع سپاه پاسداران بود، و سالهای سال یعنی از شروع جنگ تحمیلی این مجاهد بزرگوار اهل جبهه و جنگ بود، و یکی از شجاع‌ترین افراد تیپ المهدی و جبهه‌های جنگ به شمار می‌رفت و بسیار هم مظلوم بود ولی در خطوط مقدم جنگ بسیار شجاع و



حماسه‌آفرین، اگر مبالغه نکنم مانند مولایش علی(ع) زاهد شب بود و شیر روز.

عملیات شروع شد و رزمندگان اسلام به اهداف از پیش تعیین شده رسیده بودند. گردان فجر مسئولیتش از همه گردانها مهمتر و خطیرتر بود یعنی عمل کردن در تپهٔ بردزرد و تنگهٔ مربوط به آن که گلوگاه ارتش عراق جهت رسیدن به پادگان از دست رفته حاج عمران بود. از اول عملیات این برادر شجاع و دلیر اسلام باگردان تحت امرش با بعثیون به مبارزه پرداخت و مدت چهار شبانه‌روز در محاصره بسر می‌برد و از آب دشمن و غذای دشمن و مهمات دشمن استفاده می‌نمود و به مبارزه خود ادامه می‌داد. با توجه به اینکه بعضی از نیروها به عقب کشیده بودند، از طریق ستاد فرماندهی در منطقه به این بزرگوار گفته شد که اگر نیروها توان مقاومت را ندارند عقب‌نشینی نماید ولی ایشان در پاسخ گفت که نیروهای ما برای مقاومت تا آخر ایستاده‌اند و نمی‌گذاریم که ماجرای تنگهٔ احد دوباره تکرار شود.

برادر بزرگوار جناب آقای صیادشیرازی و برادر سردار محسن رضائی و برادر سردار اسدی و مابقی فرماندهان عالیرتبه سپاه و نیروی زمینی بودند که هدایت منطقه عملیاتی را به عهده داشتند. برادر سرهنگ صیادشیرازی فرمودند که این چه کسی است که این چنین پاسخ می‌دهد خداوند اجر و خیر به این برادران بدهد که دارند اسلام را حفظ می‌کنند. می‌خواهم عرض کنم که این دلیر مرد اسلام چنان حماسه آفرید که هم موضع خودش در برابر تدارکات دشمن حفظ کرد و هم به فرمایش خودش نگذاشت که احد دوم تکرار شود. موقعی که جهت ملاقات و زیارت نزد امام راحل رفتند البته بنده لیاقت و شایستگی نداشتم که جهت دست‌بوسی بروم ولی برادران دیگر این سعادت نصیبشان گردید. سردار محترم محسن رضائی این شهید معزز را به حضرت امام معرفی کرده بود، حضرت امام (ره) پیشانی شهید بزرگوار مرتضی جاویدی را بوسه می‌زند. موقعی که از زیارت حضرتش برگشتند یک روز صبح تقریباً ساعت ۹ صبح بود که هواپیماهای عراقی اطراف پادگان جلدیان بمب‌باران نمودند خدا رحمت کند شهید والامقام حاج محمود ستوده که از برادران مؤمن و زحمتکش و قائم‌مقام تیپ المهدی بود با لهجه فسائی صدایم زد به این مضمون که: رمضون، فهمیدی چه شده؟ در پاسخ به این برادر بزرگوار گفتم: هواپیماهای عراقی نیم ساعت پیش پادگان را بمباران کردند. گفت: نه، خبر دیگر، گفتم: برادر ستوده، مگر چه خبری مهمتر از این دارید؟ فرمودند: که حضرت امام پیشانی مرتضی را بوسیده است که در همان هنگام، حین صحبت شهید جاویدی رسید، بنده توانستم جای بوسه حضرت امام راحل پیشانی او را بوسه بزنم که برادر عزیز پاسدارمان حسین خدادادی که الان هم در قید حیات هستند عکسی از ما تهیه نمود و آن را تکثیر کردند و در میان بعضی برادران به عنوان تبرک پخش نمودند.

از کف نمی‌نهم شما را ...

● محمد رضا مهدیزاده

از کف نمی‌نهم شما را ای نامهای شعله‌ور، ای آسمانهای شهید! می‌خواهم یادتان را بر تمام نسیم‌ها بنویسم تا همهٔ کرانه‌های سرد، عطر صدای گرم شما را بگیرند. می‌خواهم چفیه‌های بغض آمیزتان را بر گردنه‌های خاموش روزگار بیاویزم. می‌خواهم پیراهن خونین‌تان را بر فراز همهٔ کبوترخانه‌ها به اهتزاز درآورم. می‌خواهم با زورق سرخ شما تا جزیرهٔ سیبها برانم. می‌خواهم در بند دستهای بی‌ترنّم و دستگیره‌هایی که جز با دریچه‌های تکراری آشنا نیستند، نمانم. می‌خواهم بر مزار بارانی شما خم شوم و از سنگهای فاصله شکوه کنم.

ای کاش آن روز که در رودی از انار به سوی باغهای راز پارو می‌زدید، در ساحل خستهٔ تردید جا نمی‌ماندم. ای کاش آن روز که خیابانها شکوفه می‌کردند و کوچه‌ها ترانه می‌شدند، رشته‌ای از پیراهن فرشتگانی که به بدرقه‌تان آمده بودند، برمی‌گرفتم.

شما تا مزارع پروانه و موسیقی رفته‌اید. شما در آسمان هفتم قدم می‌زنید و من کنار پلکان اول از نفس افتاده‌ام. من کنار روزهایی که بی‌شما گر گرفته‌اند، طره‌های سرخ دیروز را شانه می‌زنم.

می‌دانم، فردا در قیامتی که حتی کلمات از یکدیگر می‌گریزند، شما، کوههایی که در دو کوهه آئینه می‌پراکندید، سرود می‌خوانید و عرش می‌لرزد و فرشتگان می‌لرزند. می‌دانم در آن محشر محتوم هیچ ترکشی گواه سرگردانی من در جزیرهٔ مجنون نخواهد بود. هیچ سروی به من لبخند نخواهد زد و آوازهایم سر به زیر خواهند گذاشت.

می‌خواهم خاطرات چشمهای بهاری و پیشانی‌های مسجّع را مرور کنم. دریغا من در سحرگاه مکاشفه خواب بودم. دریغا پاهای گناهکارم به قافلهٔ «ما به کربلا می‌رویم» نرسید. دریغا در دعای ندبهٔ سوسنگرد متولد نشدم. ای کاش دمی زیر باران اشکهای شما می‌ایستادم و نوحه می‌خواندم. ای کاش رگبار چلچله، بام آلونک دلم رافرو می‌ریخت. روزهای بی‌شما را چگونه می‌توان سر کرد؟ نیستید، اما ردّی از اشک و خون بر گردهٔ شهر می‌درخشد . نیستید، اما آبشارهای برفگون به احترامتان سکوت کرده‌اند و فانوسها لحظه‌ای پلک بر هم نمی‌گذارند.

یادی از آن ایام خوش

● مرتضی ایزدی - برازجان

هر روز که به پایان امتحان ثلث سوم پایه دوم راهنمائی نزدیک می‌شد طپش و ضربات قلبم بیشتر می‌شد تا جائی که سر از پا نمی‌شناختم و رفتن به جبهه و جنگ عرصه را بر وجودم تنگ کرده بود. چون تنها آرزویم در آن موقع دفاع از کشور اسلامی و مردم عزیز بود. دفاع از میهن اسلامی که در زیر چکمه‌های ظلم و ستم رژیم صدام در سکوتی دردناک بسر می‌برد و جامه غم و عزا بر تن داشت. بالاخره امتحان ثلث سوم به پایان رسید. من قبلاً کیف و وسایل مورد نیاز را از روزهای قبل آماده و در گوشه خانه به دور از چشم دیگران مخفی کرده بودم زیرا اگر پدر و مادرم باخبر می‌شدند با آن سن و سال کم، اجازه نمی‌دادند به جبهه بروم و من که شور جنگ و جبهه در سرم بود جز یاری رزمندگان در خط مقدم جنگ چیزی برایم ارزش نداشت.

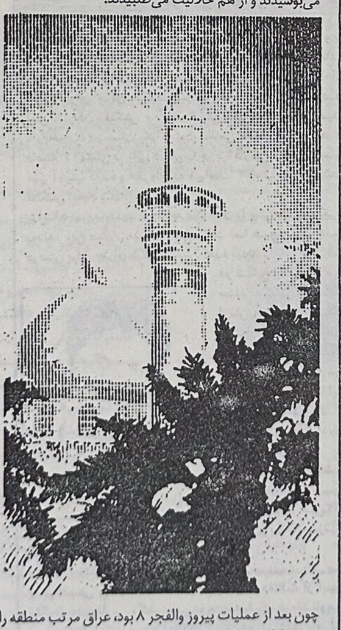
وقتی به خود آمدم، دیدم پادگان آموزشی شهید دستغیب کازرون هستم. (غروب روز ۲۸ / ۳ / ۱۳۶۴) یک برادر پاسدار جلو آمد و ما از ماشین پیاده شدیم همه برادران بسیجی را به خط کرد. با چند تا عقب گرد، از جلو نظام، بشین و برپا، آماده رفتن به داخل پادگان شدیم. همان برادر پاسدار قیافه و هیکل بچه‌ها را برانداز می‌کرد و هر کس شکل و شمایل خُرد و ریزی داشت کنار می‌زد. تا اینکه نوبت من رسید دستی به شانه راست من زد و گفت: ببینم برادر چند سال سن داری. گفتم: چکار سن و سالم داری می‌توانم تفنگ بدست بگیرم حتماً به خود جرأت دادم که از شهر و پدر و مادرم و اقوام و خویشان و دوستانم دل بکنم و خودم را به اینجا برسانم. خلاصه گفتگوی بین ما زیاد شد، او عذر می‌آورد و من بیشتر اصرار می‌کردم و تشنه‌تر می‌شدم تا جائی که اصرار ما بی‌نتیجه شد و از ورود من به پادگان جلوگیری کرد. بعد از چند لحظه فکری به ذهن من رسید و پیش خود گفتم اگر من داخل پادگان شدم و اسمم در لیست نوشته شد مشکل حل می‌شود. خلاصه مقداری کنار رفتم و دیدم تمام برادران پاسدار مشغول دید و بازدید بچه‌ها هستند و یکی یکی آنها از درب دژبانی داخل می‌شوند. فرصت را غنیمت شمردم و از زیر سیم‌خاردار پادگان خود را به صف بچه‌ها رساندم و به هر طریق مشغول آموزش شدیم. بعد از ۴۵ روز آموزش، ما را مستقیماً به تیپ المهدی مستقر در منطقه مارد اهواز بردند و پس از مدتی ما را به خط مقدم خرمشهر بردند

روز و شب آن شهر با خاطرات و قطرات خونین شهیدان که بر جا جای کوچه و خیابان نقش بسته بود سپری می‌شد. وقتی وارد شهر شدیم ساعت ساعت ۱۲ شب بود ستارگان نظاره‌گر انفجار گلوله‌های خمپاره، توپ و دیگر ادوات جنگی بود. هر کس برای اولین بار وارد خرمشهر می‌شد چشمش به تابلوی زیبایی می‌افتد که نوشته بود« برادر با وضو وارد شو.» این جمله انسان را به اعماق وجود خود می‌فرستاد و یاد و خاطره شهیدان خرمشهر و آثار معنوی آن تا همیشه در وجود انسان باقی می‌گذاشت، چرا که وجب به وجب این خاک مقدس آغشته به قطرات خونین شهیدانی بود که عطر دل‌انگیز آن تا ابد بر چهرهٔ خونین‌شهر نقش بسته است. بعد از پیاده شدن از اتوبوس که با گِل تمام درب و شیشه آن استتار شده بود وارد ماشینهای خط مقدم شدیم. تعدادی از بچه‌ها را در یکی از پایگاههای خط مستقر کردند و حال و هوای بچه‌ها و خسته نباشی آنها، خستگی راه را از بدن انسان سلب می‌کرد و روحیه بالای آنها شهامت را در دل انسان می‌گذاشت. ساعت یک بعد از نصف شب بود، دشمن یک آتش تهیه سنگین روی خط می‌ریخت که وجب به وجب منطقه گلوله‌های انواع خمپاره‌ها منفجر می‌شد که تمام بچه‌ها زمین‌گیر شده بودند و تعدادی از سنگرهای خط و سنگرهای کمین ازبین رفت که ما مجبور شدیم در اولین فرصت، نسبت به بازسازی آنها اقدام کنیم. صبح فردای همان شب با تعدادی از بچه‌ها بعد از صرف مختصر صبحانه مشغول بازسازی سنگرها شدیم. تنها چیزی که من را وادار به نوشتن این کلمات کرد و هدفم جز بیان بعضی از حقایق و امدادهای غیبی نیست، استناد به یکی از آیه‌های قرآن کریم است که می‌فرماید: «و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فأغشینهم فهم لایبصرون» «از پیش و پس بر آنها سد کردیم و بر چشم (هوش)شان هم پرده افکندیم که هیچ راه حق نبینند». «سوره یس - آیه۹) در همان روز که مشغول کار بودیم بعضی از بچه‌ها بالای سنگر می‌رفتند و گونیها را جابجا و ردیف می‌کردند اما در آن لحظه‌ها در نزدیکی بچه‌ها حتی یک گلوله هم منفجر نمی‌شد انگار همه آن‌ها کور مادرزاد شده بودند و ما را نمی‌دیدند. تا ما پیرو قرآن و مکتب اسلام هستیم از هیچ چیز باک نداریم و پیروزی از آن مسلمانان است.

امدادهای غیبی

● عبدالمحمد شیخ‌ابولی - آزاده

در گردان امام حسین (ع) از لشکر ۱۹ فجر بودیم. سال ۶۴ بود و منطقه فاو بدست نیروهای ایرانی افتاده بود. یک شب فرمانده گردان، اعلام کرد برای رفتن به خط مقدم آماده باشید منطقه‌ای که قرار بود در آن منطقه مستقر شویم منطقه اطراف دریاچه نمک و کارخانه نمک در منطقه عملیاتی فاو بود که به خور عبدالله منتهی می‌شد و بندر ام‌القصر عراق در مقابل ما قرار داشت بچه‌ها با شور و نشاط وصف‌ناپذیری برای رفتن به خط آماده می‌شدند، روی همدیگر را می‌بوسیدند و از هم حلالیت می‌طلبیدند.



چون بعد از عملیات پیروز والفجر ۸ بود، عراق مرتب منطقه را مورد پاتک سنگین قرار می‌داد و بنابراین نیروهایی که به این قسمت می‌آمدند باید برای هرگونه جانفشانی و شهادت خود را آماده می‌کردند.

موقعی که وارد منطقه شدیم، سیاهی شب همه جا را فرا گرفته بود. بچه‌ها در گودالهایی که گلوله‌های توپ و کاتیوشا و خمپاره‌های دشمن ایجاد کرده بودند، سنگر گرفتند. در آن موقع فرمان دادند که در مدت زمانی که تا صبح وقت باقی بود، کانال روباهی به طول ۲ کیلومتر زده شود و سنگرها به وسیله این کانال به هم وصل شوند. بچه‌ها شروع به کار کردند و تا صبح کانالها زده شد. نزدیکیهای صبح دشمن بوسیله منور متوجه پیاده شدن نیروهای ایران در منطقه شد و با تمام امکاناتی که در اختیار داشت اقدام به کوبیدن منطقه کرد. چون نزدیک خور عبدالله بودیم دشمن از طریق ناوچه‌های اوزای خود منطقه را زیر آتش سنگین گرفت. صحنه‌های بسیار عجیبی بود، با اینکه بچه‌ها زیر باران گلوله و خمپاره عراقیها بودند، هیچ ترکش و یا گلوله‌ای به آنها اصابت نمی‌کرد. کانالهای روباهی ما طوری بود که بچه‌ها فقط می‌توانستند به حالت نشسته حرکت کنند، در آنجا ما به عینه امدادهای الهی را در کمک به رزمندگان مشاهده نمودیم.

تا آخر ایستاده‌ایم

● حاج عبدالجبار پورمحمد - بسیجی

در یکی از روزهای نزدیک عملیات بزرگ والفجر ۸ در نمازخانه مارد بودیم و مأموریت برادران به پایان رسیده بود و برادر کارگر (فرمانده ناوتیپ ایرالمومنین "ع") داشت برای برادران سخنرانی می‌کرد و ایشان ذکر کرد که عملیاتی در پیش است و از تمام نیروها درخواست شد که اگر صلاح می‌دانید و در توانتان هست بمانید چون به وجود شما نیاز است. بعضی از برادران که خسته بودند گفتند مأموریت ما تمام است و می‌خواهیم برویم . شهید عبدالرسول قادریان کنار بنده نشسته بود، به او گفتم آقا رسول بلند شو و بگو ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند و شهید قادریان قامتی استوار کرد و با بلند کردن دست و صدای بلند گفت ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند و برادران دیگر با صدای بلند این شعار را تکرار کردند و جو عوض شد و به این ترتیب برادران آمادگی خود را اعلام کردند و این با حرکت برادر عزیز شهید قادریان بود و یادش همیشه برای ما جاوید است و در همان عملیات بود که غروب قبل از عملیات هنگامی که می‌خواستیم وارد محور عملیاتی شویم یکی دیگر از برادران که بعداً شهید شد به نام محمدصادق غریبی در سنگر داشت با دوستان شوخی و مزاح می‌کرد. بنده بلند شدم و دست ایشان را گرفتم ایشان گفت: حالا دست من را می‌گیری و نمی‌گذاری شوخی کنم و بنده گفتم نه نمی‌گذارم و او در جواب گفت من شهید می‌شوم و تو بعد ناراحت و اندوهگین می‌شوی و من در جواب گفتم تو شهید نمی‌شوی و قرار نیست که هرکس آمد اینجا شهید بشود و ایشان با لبخندی شیرین و محکم جواب داد نه بخدا من شهید می‌شوم و همان شب وقتی وارد عملیات شدیم ایشان به درجه رفیع شهادت نائل گردید و خاطره تلخی که برای ما در همان عملیات پیش آمد شب بعد از عملیات در همان سنگری که با شهید غریبی و شهید احمد کشتکار و شهید عبدالرسول قادریان و شهید محمد رنجبر بودیم که این شهیدان عزیز و دیگر شهیدان عزیز که قبل از عملیات کنار ما بودند و حالا شب بعد از عملیات به هر جا نگاه می‌کردیم جای آن دلاوران را خالی می‌دیدم و بار سنگین ادامه راهشان بر دوش ما بود. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

خوابی که ...

پیرمرد با چهرهٔ نورانی و درخشان خود آرام، آرام جلو آمد و روبرویم ایستاد. سلام کردم جواب داد و نگاه نافذش را بروی من انداخت و گفت: چند لحظه‌ای با تو کار دارم. گفتم در خدمتم. با هم به کنار دیوار یکی از اطاقها رفتیم و در حالیکه من به نگاه او و صورت معنوی او فکر می‌کردم شروع کرد. من خوابی دیده‌ام. گفتم: انشاءالله خیر است. گفت: می‌خواهم بدانم موضوع چیست؟ با دقت بیشتری به او نگاه کردم و دریافتم او خود می‌داند و می‌خواهد مطمئن شود. آرام شروع کرد: «خوابیده بودم و در عالم خواب دیدم آقائی با چهره‌ای بسیار نورانی با عمامه‌ای سبز و لباسی لیموئی رنگ همراه با خانمی که سیه‌پوش بود به طرفم آمدند وقتی که به نزدیکی‌ام رسیدند بلند شدم ولی از چهره نورانی آن آقا که مرا مجذوب خود کرده بود قدرت تکلم را از من گرفته بود سپس آن آقا گفت: فلانی (مرا به اسم خطاب کرد) بیا، بیا. من در حالیکه عرق کرده بودم می‌خواستم حرکت کنم ولی عظمت آنها قدرت و توان حرکت را از من گرفته بود و من فقط می‌توانستم به آنها نگاه کنم و دوباره آن آقا گفت بیا، بیا تو دیگر به اینجا تعلق نداری و من در این لحظه شروع به حرکت کردم و به طرف آن آقا و بانوی همراهش رفتم. وقتی آخرین کلمات را می‌گفت بسیار با کلام شمرده بیان می‌کرد و عرقی همانند شبنم بر روی صورت نورانیش افتاده بود».

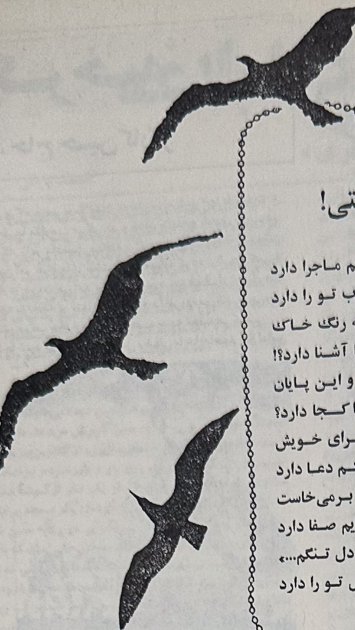
در حالیکه لبخند بر لب داشتم و در دل به حالت معنوی او غبطه می‌خوردم او را در آغوش گرفتم و گفتم پدرم شفاعت ما یادت نره - و او در حالیکه هنوز تحت تأثیر حالت بیان خوابش بود آرام خداحافظی کرد و رفت.

صبح روز یکشنبه ۷۷/۶/۱۵ وقتی وارد مکان مقدس بسیج شدم زیارت عاشورا شروع شده بود و مداح اهل بیت از غریبی شهداء بیان می‌کرد. بعد از اتمام زیارت عاشورا نزدیک تابوتهای شهداء رفتم از طرف راست دومین شهید خودش بود وقتی نگاه به عکسش کردم با همان محاسن سفید و نورانی و نگاه نافذش و حالا او بعد از سالها دوری آمده بود آمده بود تا از غربت و مظلومیت بگوید آمده بود تا از تنهائی آقا بگوید و از مظلومیت یاران خمینی در بیابانهای جنوب. بعد از تشییع پاک شهداء و مراسم دفن بالای سر او نشسته بودم و به حال خودم غصه می‌خوردم که عکسش را آوردند و بالای قبرش گذاشتند و پائین با خطی قشنگ نوشته شده بود «شهید اسماعیل غریبی» و چه زیبا بود رفتنش به دعوت مولا و مادرش امابیها و آمدنش در سالگرد شهادت امابیها. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.«م.ز.ب»

در خلوت بعد از یک تشییع

● زنده یاد سلمان هراتی

دلم برای جبهه تنگ شده است
چقدر جاده‌های هموار کسالت‌آورند!
از یکنواختی دیوارها دلم می‌گیرد
می‌خواهم بر اوج بلندترین صخره بنشینم
آن بالا به آسمان نزدیکترم
و می‌توانم لحظه‌های تولد باران را
پیش‌بینی کنم
دلم برای جبهه تنگ شده ات
آنجا معنویت به درک نیامده بسیار است
آنجا ما مقابل آسمان می نشینیم
و زمین را مرور میکنیم
و به اندازه چندین چشم معجزه می‌بینیم
چقدر تماشای دورها زیباست!
دلم برای جبهه تنگ شده است
در کوچه‌های بن‌بست
یک ذره آفتاب بدست نمی‌آید
...
آی با شمایم!
چه کسی دوست دارد صاحب آسمان باشد؟
بیا
برای هواخوری
به جنگلهای مجاور پناه ببریم
سنگرها ییلاق تفکرند
و کوهها نگاه ما را به بالا سوق می‌دهند
کوه همیشه عجیب است
در کوه تکلم خدا جریان دارد
از عادت کوچه‌های داغ عربستان
تا کوه دور حرا
پیغمبری به بار نشست
بیا به جبهه به کوه برویم
شتاب کن! آقای عادت
پل هوائی فاصله دیگری است
که آسمان را از ما مضایقه می‌کند
من می‌خواهم بیشتر آفتاب ببینم
می‌خواهم برف را باران را بهاران را بفهمم
...
اینجا همه با آسمان حرف نمی‌زنند
اینجا
نور نئون آسمان پیدا نیست
مردم برای بازگشائی دلشان
به کافه می‌آیند
آنان به لحظه‌های بعد از اکنون
به عبث امیدوارند
آنها هنوز
بهانه‌های روشن دل را نشناخته اند
و در نیمکره تاریک دل آرمیده اند
و فکر می‌کنند تمام دل
خوشحالی پس از پیدا کردن یک جنس
با قیمت نازل در بازار سیاه است
بیا به جبهه برویم
من آنجا را یکبار بوئیده ام
آنجا رطوبت مطبوعی دارد
که به ایستادگی درخت کمک می‌کند
ما چقدر جاهای دیدنی داریم! اما چقدر غافلیم!
...
دلم برای جبهه تنگ شده است
چقدر صداقت نیست!
چقدر شقایقها را ندیده می‌گیریم!
حس می‌کنم سرم سنگین است
امروز دوباره کسی را آوردند
که سر نداشت





مثل آن وقتی که می گفتی!

● غلامحسین دریانورد

شعر می‌خوانم و می‌دانی، شعرهایم ماجرا دارد
بوی دریا، بوی تنهائی، بوی محجوب تو را دارد
از غبار راه تو باری جامه‌ای دارم به رنگ خاک
هیچ می‌دانی که خاکت آه بوی دهها آشنا دارد؟!
این طلوع زرد و این سیمان، این غروب سرد و این پایان
مثل گرماگرم میدانت، روزهایت را کجا دارد؟
گوشه‌ای اینجا کنار دل، سنگری دارم برای خویش
همچنان با یاد تو هر شب، زیر لب اشکم دعا دارد
هر سحر گل بود آوازی کز صفای سینه برمی‌خاست
همچنان گاهی به یاد تو کنج شبهایم صفا دارد
مثل آن وقتی که می‌گفتی «عقده‌ها دارد دل تنگم...»
این دل غمگین و شیدائی، گوئیا میل تو را دارد

بمبارانها

● علی هوشمند

(۱)
بمباران باغ
و شهادت گلهای محمدی
و انفجار میوه‌های نورس
بر شاخه‌ها
و آه قمریکی مظلوم
در بطن فاجعه
(۲)
بمباران پنجره
وانهدام روزنه‌ها
آه...
گلدانی شکست
دل گلی ترک برداشت
و لبخندی معصوم
در آغاز شکفتن
شهید شد
(۳)
بمباران بهار
و بیداد باد
در گلخانه
و پیکر معصوم ترین گلها
در زیر آوار
تابوت گل سرخ
بر شانه نسیم
و باران گلاب «قمصر»
در ازدحام «الله اکبر»
(۴)
بمباران عشق
و بیقراری دلها
در تلاقی اشک و
فریاد
و شروه فاخته‌ای مهجور
در جنگلهای همجوار باران
(۵)
آه
شهادت چه مهربانی غریبی دارد
وقتی که باد بهار می آید
و برای عید دیدنی
هیچ باغچه‌ای را
بی نصیب نمی‌گذارند

فاخته‌های پرپر

● حمیدرضا اکبری (شروه)

جنوب
چه سوگوار شده است
در رؤیای دیرن مردان جنگاورش
که در حوالی آتش و سرب گم شده‌اند
جنوب، جنوب
چه سوگوار می‌بینمت
در رود رود زنانت
که به یزله، مینای مشکی به دست
بر فراز تابوت تازه دامادهایشان
جشنی با دمامه و سنج می‌گیرند
جنوب، جنوب! جامه به نیل زده است
در این ظهر عشق
که فاخته‌های رهانش را
بسان گل، پرپر می‌آورند





دست بریده

● سیدابوالقاسم حسینی

یکسر دل و دیده رهن مولا داریم
این دست بریده را به امضاء داریم
آن جلوه که سالکان در او حیرانند
دیدیم و ندیدیم و سر و پا داریم

خاطرات

● عبدالرضا شهبازی

مادران آفتاب و ماه
با دو فرشته
به خوابم می آیند
و در پی تابوتم
کِل می‌زنند
به ایستگاه که می‌رسم
چرخی انتظارم می کشد
و جفتی پای مصنوعی
که خاطره هشت سال آتش و خون است
به عصای دلتنگی‌ام
تکیه می‌دهم
و از خیال آئینه
عبور می‌کنم
تا دست در دست فرشتگان
چفیه‌های خاک آلود را
سجده کنم



پاره دیگر من، توئی!

● تیمور ترنج

شاید هنوز هم
بر پلکان شکسته شهریور
زنی نشسته است
که مضامین ابر آلودهٔ چشمانش را چ
در پی پرده‌های بغض
پنهان کرده است.
- آه ... مادر، مادر!
دیگر ترانه تسکین مخوان!
من معنای منتشر مرگ را
همین دیروز
از پیراهن خونین پدر بوئیدم
دیروز کودکی
همبال عروسکهایش
از پلکان پر شیب پسین
درنگاه دریچه‌های نابهنگام گشوده شما
بال گشود
شما که،
به تماشای بالای شکسته رنگین کمان نشسته
بودید
رنگین‌کمانی که
از تمام رنگ‌ها
خاکستری می‌رقصید
دیروز زنی
بر پلکان شکسته مهرماه
برگونه‌های پائیزی‌اش
شیارهای سرخ
نشاند...

سایه زخمی نخل

● محمدکاظم علیپور

گیسوی برید.
و سایه زخمی نخل
حجم حریم باغ
و خاکستر بهار
و دامنی از بنفشه
که گشه می‌گرید به شدت
و اشک
اشک هزار شبنم در گلوی ابر
خروش کاروان
و تضعیف شقایقهای سوخته
در گوش باد
و که جی‌بانان
که از شرجی نگاهش می‌گذرند
و در شطّی داغ
پارو می‌کشند
آه!
ای گلگوی نشسته به خاک و خون
شیر بغض
وگریه و درد
خاکسترت را
جوهر قلم می‌کنم
و بر دیوارهایت که نیست
دل می‌نهم بر جای سر
پیشانی پاره پاره خورشید است
قصیده لبان تو
ساحل تب کردهٔ شط
و جغرافیای داغ لاله‌هاست
خرمشهر!
رخ می‌کشم به ساحل آئینه‌ها
خم می‌شوم
در فراغت

در ساحل کرخه

خاطره‌ای از سردار دریادار، حاج حسین کارگر

عملیات مهمی در پیش بود و ما از مدتها قبل برای این عملیات آماده شده بودیم. آن موقع من به عنوان معاون یکی از گروهانهای تیپ امام سجاد که تازه تشکیل شده بود و فرمانده آن هم برادر «رودکی» بود، مشغول بودم.

شب هنگام ما را به نزدیکیهای منطقه عملیاتی بردند که کنار رودخانه بود. کنار رودخانه روستائی بود بنام «خلف مسلم»، ما را در این روستا جا دادند. نزدیک ما توپخانهٔ خودی بود که مرتب با توپ و کاتیوشا نیروهای عراقی را هدف قرار می‌داد. شبها برای شناسائی مواضع عراقی‌ها و سنگرهای کمین، میدان مین، سیم‌خاردار و پاکسازی معابر از مین، از روستا خارج می‌شدیم و تا مواضع دشمن پیشروی می‌کردیم. در روستای «خلف‌مسلم» ما با ارتش تلفیق شدیم و من به عنوان فرمانده تلفیقی انتخاب شدم.

در «خلف‌مسلم» حادثه تلخی برای فرماندهان گروهانها پیش آمد که در روحیه همه تأثیر بدی داشت. در گردان ما از سوی فرماندهی جلسه‌ای برای کلیه فرماندهانی که می‌خواستند در عملیات شرکت کنند برگزار شد. جلسه به اصطلاح جلسه توجیهی بود و فرماندهان گروهان ما را در باب نقشهٔ جنگی و چگونگی عملیات توجیه می‌کردند. در همان حالی که همه فرماندهان دور هم جمع شده و در حال صحبت بودند، ناگهان خمپاره‌ای میانشان افتاد و منفجر شد. من بطور اتفاقی در آن جلسه حضور نداشتم. در این حادثه جانشین گردان ما و جمعی از فرماندهان گردان‌های دیگر شهید شدند. جمعی نیز به شدت مجروح گشتند. تا آنجاکه به یاد دارم کسی از این انفجار سالم بیرون نیامد.

شبها سرد بود و ما پتو به اندازهٔ کافی نداشتیم. حتی ماشین برای حمل نیروهایمان نبود و غالباً مجبور بودیم مسیرهای طولانی را با پای پیاده طی کنیم. از نظر اسلحه و مهمات هم فقط به اصطلاح «بارمبنی» به ما دادند. یعنی چیزهائی که نفر میتواند حمل کند مثل اسلحه، نارنجک، خشاب گلوله، قمقمه و کوله‌پشتی. وقتی می‌پرسیدیم پس مهمات دیگر چی؟ پاسخ می‌دادند: در عملیات از عراقیها بگیرید!

واقعیت این بود که در آن سالها نه مهمات به اندازه کافی وجود داشت و نه سپاه از چنان تدارکاتی برخوردار بود که بتواند مهمات را از مراکز تولید به جبهه بفرستد. البته باید این توضیح را هم بدهم که از اواخر سال ۱۳۶۰ کم کم اسلحه رسمی سپاه و بسیج از تفنگ ژ.سه به کلاشینکف مبدل شد و علت آن هم تعداد بسیار زیاد غنیمتی‌هایی بود که از عراقیها به دست آمد و یا از خارج وارد شد.

اواخر سال ۱۳۶۱ بود. کم‌کم داشتیم برای اجرای حمله و عملیات خود را آماده می‌کردیم، که ناگهان نیروهای عراقی در یک اقدام پیش گیرانه و واکنشی و برای جلوگیری از انجام عملیات فتح‌المبین، در منطقه چزابه دست به یک عملیات وسیع زدند. عراقیها از مدتها پیش توسط ستون پنجم و مشاهدهٔ رفت و آمدهای زیاد متوجه شده بودند که در منطقه اهواز و رود کرخه اتفاقاتی در شرف وقوع است و نیروهای ایرانی در این منطقه قصد حمله به آنها را دارند، از اینروی برای بازداشتن ما از حمله، خودش ابتکار عمل را به دست گرفت و در منطقه تنگ‌چزابه دست به عملیات زد. هدف اصلی عراقیها از این تک‌نظامی بر هم زدن نظم و آرایش نظامی ما در منطقه عملیاتی فتح‌المبین بود.

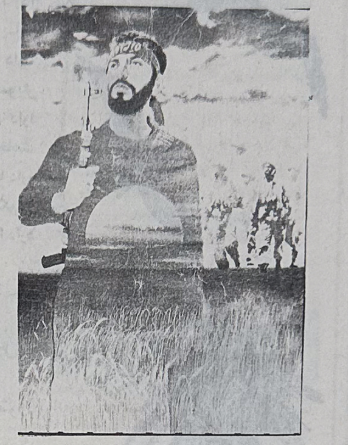
در تنگ‌چزابه بر نیروهای ما تلفات زیادی وارد آمد و چندین نفر از بچه‌های بوشهری نیز، از جمله شهید ماهینی، شهید و یا زخمی شدند. البته نیروهای ما با فداکاری و ایثار فوق‌العاده‌ای تنگ چزابه را از نفوذ عراقیها حفظ کردند اما تلفات سنگینی در این منطقه دادیم. یعنی ابتدا خط شکست و بچه‌های ما مجبور به عقب‌نشینی شدند، اما بلافاصله تک را به پاتک مبدل کرده و مواضع از دست داده را متصرف شدند.

به خاطر نبرد تنگ چزابه عملیات فتح‌المبین چند روز به عقب افتاد. دو شب متوالی ما تا خط دشمن پیشروی می‌کردیم اما به دلیل آگاهی دشمن از انجام عملیات ، طرح انجام عملیات لغو می‌شد و به شب بعد موکول می‌گشت. برای رسیدن به مواضع عراقیها ما می‌بایست کیلومترها راهپیمائی می‌کردیم که این امر اثرات منفی و زیانباری در تحلیل بردن توان نیروهای خودی داشت. دو شب متوالی ما بدون اینکه بخوابیم یا استراحت کنیم به منطقه عملیاتی رفتیم و دست خالی بازگشتیم. بعدها معلوم شد که ستون پنجم حرکات ما را گزارش می‌داده است. شب سوم با وجود خستگی مفرط و بی‌خوابی ۴۸ ساعته باز به ما اعلام کردند که باید همین امشب عملیات را انجام دهیم. منطقه عملیاتی ما در غرب سایت رادار منطقه شوش بود.

روزهای آخر اسفند ۶۱ بود که پس از دو شب حرکت ناموفق، با توکل به خدا به خط دشمن زدیم.

از قسمتی که ما عملیات کردیم به دلیل آگاهی و آمادگی دشمن، پیشروی چندانی صورت نگرفت. مجبور شدیم از مسیری برویم که شیار یا رودخانه باشد تا دشمن نداند ما از کدام طرف حمله می‌کنیم. به اصطلاح می‌خواستیم «از جناح دشمن» بزنیم. خط اول و کمینهای دشمن را نسبتاً به آسانی شکستیم و پشت سرگذاشتیم و به تپه‌ای رسیدیم که عراقیها بالای آن قرار داشتند و به ما مشرف بودند. در این هنگام تیربارها شروع به تیراندازی به طرف ما کردند. درگیری بدون آنکه نتیجهٔ مشخصی به نفع ما داشته باشد از شب تا صبح طول کشید. با روشن شدن هوا وضع ما بدتر شد. ناگهان دو هلیکوپتر عراقی بر فراز سرمان به پرواز درآمدند. فکر همه چیزی را می‌کردیم الا هجوم هوائی. چشم که باز کردیم دیدیم دو هلیکوپتر بالای سرمان سبز شده و تیراندازی می‌کنند. حسابی غافلگیر شدیم. دستپاچه و هراسان به بچه‌هائی که آر.پی.جی زن بودند دستور دادم: به طرف هلیکوپترها شلیک کنید! بچه‌ها شروع به شلیک کردند. هلیکوپترها هم مانور می‌دادند تا مورد اصابت قرار نگیرند. بالای سرمان چرخ می‌زدند و شلیک می‌کردند. در مخمصهٔ ناجوری قرار گرفته بودیم. پرواز هلیکوپترها، نیروهای عراقی را جسور کرد به طوری که حجم حملاتشان به ما اضافه شد. انها به شدت در مقابل ما مقاومت می‌کردند و چنان هلهله و شادی می‌نمودند که کار را بر ما دشوار ساخته بودند. روز بود و هوا کاملاً روشن، همین امر عراقیها را بیشتر بر ما مسلط کرده بود. هر کس از شیارها بیرون می آمد بلافاصله مورد هدف قرار می‌گرفت. لحظه به لحظه بر تعداد مجروحان ما افزوده می‌شد. ام.پی‌های ارتش مرتب مجروحان را به عقب جبهه تخلیه می‌کرد.

بعدها شنیدیم که آقای محسن رضائی با حاج احمد آقا تماس



گرفته بوده و از او تقاضا کرده تا امام برای پیروزی بر دشمن دعا نمایند. مقاومت چنان بود که ناچار به عقب‌نشینی شدیم. فرمان عقب‌نشینی صادر شد و نیروها شروع به عقب‌نشینی از مواضع خود کردند. همین طور که داشتیم عقب‌نشینی می‌کردیم یک دفعه به یک بسیجی جوان برخوردیم که روی زمین افتاده بود. جمع ما پنج، شش نفر بیشتر نبود و آخرین نفراتی بودیم که داشتیم عقب می‌رفتیم. دیگر نیروها قبل از ما عقب‌نشینی کرده بودند. یک افسر ارتشی مانده بود و چهار، پنج نفر هم پاسدار. نزدیک‌تر که رفتیم، دیدیم ترکش خمپاره شکم بسیجی را پاره کرده و دریده و روده‌هایش بیرون ریخته است. بدون آنکه کمترین ناله یا فریادی بکند از پشت روی زمین افتاده بود. معمولاً کسی که مجروح می‌شود ناله سرمی‌دهد یا داد و فریاد می‌زند، اما او ساکت روی زمین افتاده بود. فکر کردم شهید شده است. اما جلوتر که رفتم دیدم چشمهایش باز است و صبورانه درد را تحمل می‌کند. چفیه‌اش را گذاشته بود زیر روده‌هایش و همین‌طور که به پشت روی زمین خوابیده بود دستانش را زیر شکمش گرفته بود تا روده‌هایش روی زمین نریزد.

وقتی دیدم زنده است، بچه‌ها را صدا زدم آمدند. برانکارد نیز همراه نداشتیم. ناچار با چفیه و تفنگهایمان برانکاردی ساختیم و مجروح را روی آن گذاشتیم و به عقب حرکت کردیم. تیراندازی عراقیها مدام بود و گلوله مثل باران روی سرما می‌بارید. ناچار بودیم هر چند متر روی زمین خیز برداریم. بر اثر این حرکت، بسیجی مجروح روی زمین پرت می‌شد. تا او را به عقب رساندیم پنج، شش بار روی زمین افتاد اما حتی یکبار هم آخ نگفت و ناله‌ای نکرد. تا آن موقع، و از آن به بعد هم، چنین مجروحی را ندیده بودم.

در آن روز عراقیها نه تنها موفق شدند جلو ما را بگیرند، بلکه در منطقهٔ عملیاتی ما شروع به پیشروی هم کردند. وضع چنان به هم ریخت که نزدیک بود قرارگاه ارتش به تصرف دشمن درآید. شب قبل نیروهای ایران در محورهای عملیاتی دیگر موفقیت‌های خوبی به دست آورده و تا حدود زیادی جلو رفته بودند، اما ما مثل کسی که به صخرهٔ سختی برخورد کند، به شدت با عراقیها درگیر شدیم. مقاومت عراقیها و عقب‌نشینی ما تا شب ادامه یافت. با فرا رسیدن شب دوم عملیات، عراق در محورهای دیگر شکست خورد و قسمت ما توسط نیروهای ایرانی که دو طرف حاضر بودند قیچی شد. عراقیها ناچار به عقب‌نشینی از جلو ما شدند. در این عقب‌نشینی تلفات زیادی متحمل شدند و تعداد زیادی نیز به اسارت درآمدند.

از سمت پل کرخه به طرف دهلران و دشت عباس گروه گروه عراقی به اسارت درآمد. صبح روز سوم عملیات، عراقیها بطور بی‌سابقه‌ای دست به عقب‌نشینی زدند بطوری که ما برای پیشروی با هیچ مانع و ردعی روبرو نبودیم و به هر اندازه که می‌خواستیم ، می توانستیم به جلو برویم. نیروهای تحت امر من تفنگها را بر روی دوش انداخته بودند و بدون هیچ درگیری، در بیابان خدا جلو می‌رفتند تا نزدیک ارتفاعات دشت عباس و رودخانه جم سری و جم هندی پیشروی کردیم. عراقیها تا جبال حمرین، که مرز بین‌المللی بود، عقب رفتند.

در فتح‌المبین تانکهای زیادی از دشمن به غنیمت گرفته شد. یادم هست بچه‌های تیپ ما با چند تانک سالم عراقی برخورد کردند اما چون روش کار کردن با آنها را نمی‌دانستند از کنارشان گذشتند. البته بعداً از طرف ارتش آمدند و تانکها را به عقب بردند. مقداری نیز سپاه برد. در سرتاسر گردان ما کسی کار با تانک را نمی‌دانست.

روزی که به دنبال عراقیها تا جبال حمرین رفتیم، صبح روز بعدش بچه‌ها از گرسنگی کلافه بودند. این طرف و آن طرف شروع به جستجوی غذا کردند تا چیزی گیر آورده بخورند. بچه‌ها به دنبال غذا در سنگرهای عراقیها پراکنده شدند و من چون به اصطلاح فرمانده بودم زشت بود دنبال مادیات و شکم باشم، از اینروی اگر چه گرسنگی فشار زیادی بر من وارد می‌آورد اما دنبال غذا نرفتم. پس از مدتی دیدم از فاصلهٔ دوری یک عده از بچه‌ها با هم دارند به طرفم می‌آیند. همه جمع شده و خوشحال می‌آمدند. عده‌ای هم به همان جائی که آن عده بودند می‌رفتند. آنهائی که می‌آمدند به همراه خود قوطی‌های پنج کیلوئی شیر نیدو، کامپوت، کنسرو، شکلات، پتو و لباسهای نوآورده بودند. با تعجب پرسیدم: چه خبر است؟

- انبار تدارکاتی برادران مزدور عراقی را کشف کرده‌ایم.

وسوسه شدم ببینم چه خبر است. گرسنگی هم فشار خودش را بیشتر کرده بود. رفتم دیدم در سنگر بزرگی همانطور که بچه‌ها می‌گویند انواع و اقسام غذا و پوشاک ذخیره و انبار شده است. اجناس همین طور روی هم تل شده بود. آن روز صبحانه، نهار و شام مفصلی صرف کردیم. غذاهائی که مدتها بود در جبهه‌های جنگ نخورده بودیم.

از صبح پس از پیروزی تا غروب به راهپیمائی ادامه دادیم. در طول این مدت تنها به یک مورد مقاومت برخورد کردیم که خود داستان جالبی دارد: از دور چند ماشین وانت‌بار دیدیم که پشت آن پر از نیرو بود. فکر کردیم نیروهای خودی هستند که سوار ماشین شده و دشمن را تعقیب می‌کنند. از صبح ما پیاده مشغول تعقیب عراقیها بودیم . وانتها کمی که نزدیک شدند متوجه شدیم عراقیها هستند. تا ما را دیدند فرار کردند. یکی از نیروهای گردان من دنبالشان رفت. ما مشغول کار خودمان بودیم که یک دفعه دیدم آن نوجوان عراقی‌های ماشین سوار را اسیر کرده و دارد به طرف ما می‌آورد. پرسیدم:

- اینها را کجا پیدا کردی؟

- هیچی! دویدم جلو ماشین و اسیرشان کردم!

خنده‌ام گرفت. نوجوانی که این کار را کرد، شانزده الی هفده ساله بود و یکی از کسانی به شمار می‌رفت که در دوران آمادگی جسمانی جزء افرادی بود که علاقه چندانی از خود نشان نمی‌داد و تنبل‌بازی درمی‌آورد. اصلاً باورم نمی‌شد چنین جوانی بتواند چنین کاری بکند. عراقیها از ترس بر خود می‌لرزیدند. حق هم داشتند زیرا بسیجی‌ها وقتی که اسلحه دستشان باشد خیلی قابل اطمینان نیستند! کافی بود انگشت را روی ماشه تفنگشان فشار بدهند تا ترتیب عدهٔ زیادی داده شود. اسیران را تحویل گرفتم و به پشت جبهه فرستادم. جا دارد توضیحاتی دربارهٔ اسرای این عملیات بدهم:

عملیات فتح‌المبین عملیات بزرگی بود و می‌توانم بگویم اولین عملیاتی بود که ما در آن موفق شدیم هزاران نفر عراقی را به اسارت خود درآوریم. بچه‌ها از این همه پیروزی شادمان بودند. نیروها معمولاً با اسرا برخورد خوبی داشتند و رفتار تحقیرآمیزی با آنان نداشتند. اسیر را کتک نمی‌زدند، کسی را حتی اذیت نمی‌کردند. فقط تا اسیری را می‌دیدند وادارش می‌کردند بگوید: «الموت لصدام». اسرا نیز بلافاصله می‌گفتند: «الموت لصدام. یاغیش خمینی (زنده باد خمینی) الموت لصدام»

بچه‌ها دوست داشتند اسرای عراقی فحش صدام بدهند و تکبیر بگویند که عراقیها هم می‌گفتند.

نیروهای عراقی اگر اورکت، پلیور تکاوری یا ساعت زیبا و شلوار مناسبی داشتند، بلافاصله توسط بچه‌ها به عنوان غنیمت جنگی مصادره می‌شد، فوراً لباسها را می‌پوشیدند و با آن قیافه می‌گرفتند و عکس می‌انداختند!

آن روز تا شب ما به پیشروی خودمان ادامه دادیم. روی یکی از تپه‌های منطقه عملیاتی توقف کردیم. به ما گفتند که معلوم



نیست عراقیها چقدر عقب‌نشینی کرده‌اند، بیش از اینها نمی‌توانیم پیشروی کنیم و باید خط دفاعی تشکیل بدهید. شب را همانجا ماندیم. خاکریز کوچکی بود، دستور دادم باگونی بچه‌ها برای خودشان سنگر درست کنند. فردا صبح به ما گفتند: مأموریت شما تمام شده و باید به پشت جبهه بازگردید. معمولاً چنین بود که نیروهائی که شب در خط عملیاتی بودند، در خط دفاع و پدافند از آنها استفاده نمی‌کردند زیرا خسته و فرسوده شده بودند. نیروهای پدافندی باید نیروئی قوی و تازه نفس باشد که بتواند سنگر درست کند، نگهبانی بدهد، احیاناً بجنگد و هوشیار باشد. اما نیروهای گردان ما حسابی خسته شده بودند. مأموریتمان تمام شده و ما را به پشت جبهه منتقل کردند. دو سه روزی هم درعقب جبهه ماندیم.

در عملیات فتح‌المبین بخش وسیعی از خاک میهنمان، از آن طرف رود کرخه تا شرق شوش، موسیان، دشت عباس و ارتفاعات جبل حمرین، که مرز دشمن بود آزاد شد. در این عملیات جاده بین اهواز و شوش، که زیر آتش دشمن بود، آزاد شد. تا قبل از آن، توپخانهٔ عراق شهرهای اندیمشک و دزفول را می‌زد که با انجام عملیات فتح‌المبین، آتش توپخانه از این دو شهر دور شد. همچنین روستاهای حدفاصل بین اهواز تا دزفول و اندیمشک، که زیر آتش دشمن بود، آزاد شد.

در این عملیات نیروهای اعزامی ما از بوشهر در دو سازمان جداگانه حضور داشتند. گروهی با ما اعزام شدند، که حدود ۵۰ نفر بودند، یک گروه هم قبل از ما اعزام شده بودند. چون در یک عملیات همه نیروهای بسیجی و پاسدار را از یک شهر انتخاب نمی‌کنند، تا اگر تلفات زیاد باشد همه از یک شهر یا منطقه نباشند، بوشهریها را به تیپ هفده قم اعزام کردند. جمعی از بچه‌های بوشهر البته در فتح‌المبین، نزدیک شوش و کرخه، شهید شدند که در همان مشهد شهداء بعدها یادمانی برایشان ساختند.

زمزمه‌هائی به یاد شهیدان

● حسن غریبی

شهیدان براستی مرغان آغشته به خون هستند که جایشان تا ابد خالی است. زمان جنگ دود بود و آتش، تفنگ بود و باروت، زمان جنگ عشق بود و معشوق، شهادت بود و از خودگذشتگی. آن موقع برای نوشیدن شربت شهادت لحظه‌شماری می‌کردند و از همدیگر سبقت می‌گرفتند، نماز شب ترک نمی‌کردند سر بر خاک می‌نهادند و با خدای خود نجوا می‌کردند ، در هوای دم کرده و شرجی‌آور مجنون بچه‌ها جان فشانی می‌کردند. آری، بیاد دارم استقامت نیروهای گردان مالک‌اشتر در عملیات کربلای ۴، آیا لحظه‌ای به فکر فرو رفته‌ای؟ آیا به خود گفته‌ای که آنان که بودند که از ناموس ما حفاظت نمودند و از این آب و خاک پاسداری می‌کردند؟ چه جوابی دارید بدهید؟ شهیدان از ما می‌پرسند ما رفتیم شما بعد از ما چه کردید؟

بیاد سردار جنگهای نامنظم شهید علیرضا ماهینی

شهید بیشترین بهره را خود می‌برد زیرا با قبول شهادت خود را در شمار نزدیکان به خداوند و مقربان رحمت الهی قرار می‌دهد، اشرف الموت قتل‌الشهادة.

شرافتمندانه‌ترین مرگها شهادت است. شهادت در کلام حضرت امام (ره): «مگر پیروان پاکان سرباخته در راه هدف نیستیم که از شهادت عزیزان خود به دل تردیدی راه دهیم؟ براستی که من هر وقت به این عزیزان برخورد می‌کنم یا وصیتنامه انسان‌ساز شهیدی را می‌بینم احساس حقارت و زبونی می‌کنم».

قسمتی از وصیت‌نامه شهید علیرضا ماهینی: «اگر امروز شما مادران شهداء از دست دادن فرزندانتان را تحمل کنید فردا قانون خدا حاکم خواهد شد و دیگر مادران شاهد نابودی تدریجی فرزندانشان نخواهند بود، دیگر مادران به جای اشک بر چشم خنده بر لب خواهند داشت. مادرم، اسلام مورد حمله واقع شده، در موقع ضروری تو نیز باید در میدان جنگ بیائی. اکنون آنجا که هستی طوری با مردم محبت کن که روحیه بگیرند. مسئولیت تحقق حاکمیت قوانین مترقی نجات‌بخش اسلام بر عهده ماست.»

بیاد سردار جنگهای نامنظم شهید مصطفی چمران.

شمعی روشن می‌کنم و بر تختهٔ سنگی کنار دریا قرارش می‌دهم و در کنار تخته سنگ می‌نشینم و به شمع خیره می‌شوم . گوش خود را به موسیقی امواج می‌سپارم، چه احساس عجیبی، چه تجربه زیبائی! چه نماز مقدسی، چه عبادت عمیقی چه شب قدری چه معراج و صعودی و وحدتی! حرفهای ناگفته شهید چمران: خدایا تو را شکر می‌کنم که از زیر قفس جسم آزادم کردی، از زیر فشار غم نجاتم دادی، از میان طوفانهای ظلمت و جهل و کفر بیرونم کشیدی، از گردابهای خطرناک سقوط و یأس و پژمردگی و ذلت و مرگ نجاتم دادی، خدایا تو را شکر می‌کنم که قلبم را با سوزش شمع، هماهنگ کردی، دیدگانم را به قدرت اشک حیات دادی، روحم را با وسعت آسمان بی‌پایانت به نهایت اتصال دادی، مرگ به سراغم می‌آید آنقدر آرام و مطمئن به او نگاه می‌کنم که گوئی رویین تنم مردان جنگ‌دیده در برابرم به خاک و خون می‌غلتند. آنقدر عادی تلقی می‌کنم، که گوئی قلبم از سنگ است. کودکان تیرخورده از درد ضجه می‌زنند مادران داغ دیده فریاد می‌کشند، زنان بیوه شیون می‌کنند اما من گوئی احساس ندارم و رحم و شفقت در من وجود ندارد. در عین حال نمی‌توانم مورچه‌ای را بیازارم نمی‌خواهم دشمنی که قصد حیات من کرده است از پا درآورم در برابر لرزش یک برگ دلم می‌لرزد در مقابل اشک یتیم آب می‌شوم. نسیم سحری روحم را به آسمانها می‌برد خدایا وجودم اشک شده است همه وجودم از اشک می‌جوشد، خدایا می‌خواستم که سر بر آسمانت بگذارم و زارزار بگریم تا همه عقده‌های فشرده شده در ضمیر نالی خودم را آرام کنم. ناگفتنی‌های بسیار داشتم که می‌خواستم با تو در میان بگذارم آرزو داشتم که لوح وجودم را در برابرت باز کنم و با سیلاب اشک همه ناپاکی‌ها را بشویم تا همچون طفلی نوزاد پاک و درخشان گردم می‌خواستم شمع گردم، اشک شوم و عصاره وجودم را در پاکترین و زیباترین شکلش به تو تقدیم کنم می‌خواستم نور گردم، شور گردم و بالاخره کلمه شوم که نخستین تجلی خداست.

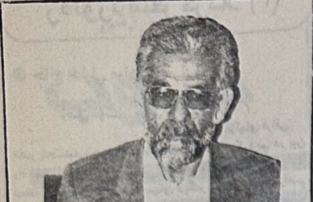
به یاد نوجوان شهید عبدالرسول شکیبازاده

جوان سر به زیر و محجوب، جوان افتاده سرزمین شهادت، این جوان با هفده سال سن به عنوان غواص در گردان همیشه پیروز مالک‌اشتر الگو بود، مهربان و صبور و خوش برخورد و بااخلاق. عبدالرسول عضو نیروهای ویژه غواصی بود و پرتلاش و خستگی‌ناپذیر. مهر و عاطفه خالصانه وی در قلب تمامی بچه‌های گردان جای داشت. اینجانب در طول چند ماهی که با ایشان بودم خیلی چیزها آموختم، ازخودگذشتگی عبدالرسول زبانزد بود، شهید شکیبازاده نوجوانی با این سن کم به بچه‌ها روحیه می‌داد. چندین بار دیدم که تنها خلوت کرده و دارد با خدای خود نجوا می‌کند او دستش را همچون مولایش ابوالفضل العباس از دست داد و در راه پاکسازی کربلای خونین‌شهر شربت شیرین شهادت نوشید و به سوی ملکوت اعلی پرواز نمود.

جامعه مدنی در نهج‌البلاغه

«به قلم دکتر سید محمد مهدی جعفری»

قسمت پایانی



۴ـ انتقادپذیری

یکی از اصول مسلم و ضروری جامعه مدنی، انتقادپذیری است. هر چه مسئولیت سنگینتر باشد، انتقادپذیری هم باید بیشتر باشد. انتقاد ضامن اجرای درست قوانین و قراردادهای اجتماعی می‌باشد، و عامل جلوگیری از انحراف مسئولین از قانون و وظایف اجتماعی، و سبب همبستگی بیشتر مردم با مسئولان و مدیران می‌شود. اگر مسئول و سرپرست از انتقاد و اظهارنظر خیرخواهانهٔ دیگران ناراحت شود، هرگز نمی‌تواند به حق عمل کند.

امیرالمؤمنین (ع) که در صدد ایجاد جامعهٔ مدنی است، انتقاد (و یا نصیحت) را نه تنها حق مردم، بلکه وظیفه و تکلیف آنان می‌داند، و حق و وظیفهٔ امیر و ولی امر و مدیر و مسئول را هم نصیحت کردن به مردم میداند، و آن را یک حق و وظیفهٔ متقابل به شمار می‌آورد که بدون اجرای آن از هر طرف، اعتماد و قانونمندی و نظم اجتماع به هم می‌خورد: «ایها الناس، ان لی علیکم حقاً، و لکم علی حق: فأماحقکم علی: فالنصیحة لکم و توفیر فیئکم علیکم، و تعلیمکم کیلا تجهلوا، و تأدیبکم کیما تعلموا. اما حقی علیکم: فالوفاء بالبیعة، و النصیحة فی المشهد و المغیب، و الاجابة حین أدعوکم، والطاعة حین آمرکم».(نهج‌البلاغه، از خطبهٔ ۳۴)

و درخطبهٔ دیگری که حقوق گوناگون موجود در اجتماع انسانی را بیان می‌فرماید، دربارهٔ این نصیحت و انتقادپذیری می‌گوید: با من محافظه‌کارانه و چاپلوسانه سخن نگوئید، آنچنان که با جباران و خودکامگانی که از حرف حق زود خشمناک می‌شوند، و پیش از پذیرش حق و اصلاح خود، (به تنبیه و کیفر و به زندان انداختن گویندهٔ نصیحت و انتقادکننده می‌پردازند). و هرگز گمان نبرید که من از شنیدن سخن حق و انتقاد به حقی که از من بشود احساس ناراحتی می‌کنم و بر من گران می‌آید که آن را بپذیرم، زیرا کسی که از شنیدن حقی که به او گفته می‌شود، یا پیشنهاد رفتار کردن به دادگری که به وی عرضه می‌شود ناراحت گردد و بر او گران آید، عمل کردن به آن دو بر او بسی گرانتر می‌باشد، پس، از گفتن سخن حقی یا نظر مشورتی عدالت‌خواهانه به من خودداری نورزید.(از خطبهٔ ۲۱۶)

۵ـ قانونمندی

ستون نگاهدارندهٔ هر اجتماع، قانون است. نخستین پایهٔ هرگروه انسانی که در یک جاگرد آیند و زندگی مشترک با هم داشته باشند، قراردادهای اجتماعی است. اجتماعی که قانون بر آن حکمفرما نباشد، جنگل نامیده می‌شود.

این قانون یا به وسیله خردمندان کارآزموده و مصلحان نظم دهندهٔ همان اجتماع وضع می‌شود، و به وسیلهٔ قدرتی مافوق به آنان عرضه می‌گردد، مانند شریعتی که به وسیلهٔ خدا بر پیامبری نازل می‌گردد، و جوامع دینی آن را دارا هستند، وکم و بیش آن را به اجرا درمی‌آورند. اصول عقاید موضوع دین است که در میان همهٔ ادیان مشترک است و همیشه ثابت می‌باشد، مانند توحید و نبوت و معاد، اما مسائل اجرائی و احکام و امور اجتماعی را شریعت می‌نامند. شُریعت تغییرپذیر است، و به تناسب زمان و مکان و رشد فکری افراد اجتماع دگرگون می‌شود. شریعت همان قانون است، و تشریع یعنی قانون‌گذاری، و مشروع یعنی قانونی، و شرع یعنی منبع قانون‌گذاری، و نامشروع یعنی غیرقانونی. از آن جاکه دین اسلام دین پیامبر خاتم است، شریعت آن هم، تا آنجاکه به کتاب خدا و سنت پیامبر مربوط می‌شود، آخرین شریعت می‌باشد، و اصول کلی آن ثابت و تغییرناپذیر است، و منبع قانونگذاری‌های بعدی به شمار می‌رود که البته عقل و اجماع هم به همره آن دو، چهار منبع قانون‌گذاری را در شریعت اسلامی معین می‌کنند. و این گفته بدان معنا است که در شرایط گوناگون زمان و مکان، قوانین و قراردادهای مورد نیاز را می‌توان از طریق یک یا دو منبع از چهار منبع فوق گرفت، واگر مورد جدید و بی‌سابقه‌ای مورد نیاز واقع شود، باید از عقل و تجربه‌های تاریخی بشری استمداد جست.

در این نوشتار بدین موضوع کار نداریم، بلکه موضوع بحث ویژگیهای جامعه مدنی است، که یکی از آن ویژگیها قانونمندی است. این قانون از هر کجا آمده باشد، و به هر طریق وضع شده باشد، باید دقیقاً و به شکلی وسواس‌گونه، و با تعصب، مورد احترام مدیران و مردم، هر دو، قرار گیرد، وگرنه نمی‌توان به جامعه‌ای که قانون در آن رعایت نمی‌شود، جامعهٔ مدنی گفت.

میثاق میان مدیران و مردم، در جامعه مدنی قانون است، و همگان باید نظر، خواست، اندیشه و منظور خود را، از طریق قانون و در چارچوب قانون، عرضه کنند و به اجرا درآورند.

در قرآن این نکته را چنین بیان می‌کند: «یا ایها الذین آمنوا، أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر، ذالک خیر و أحسن تأویلاً».(النساء/۵۹)

در جامعهٔ مدنی که رنگ اسلامی دارد و قصد، اجرای شریعت اسلامی است، باید از فرمانهای خدا و رهنمودهای پیامبر اطاعت کرد، و از ولی امرهایی که از خودتان است نیز باید فرمان برد، زیرا امر مدیریت شما را بر عهده دارند و اگر از آنان فرمان نبرید، درواقع نظم را زیر پاگذاشته‌اید و همبستگی را ازبین برده‌اید. شما که به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، به عنوان اصلی مشترک در میان شما، چنانچه اختلافی و ستیزی در میان شما بروز کرد باید به احکام و رهنمودهای خدا و رسول رجوع کنید و هر چه آن دو منبع گفته‌اند بپذیرید.

و این «شما» عبارت است از مردم و ولی امر. از سیاق آیه آشکار است که این نزاع و اختلاف مربوط به مردم و لی امر است، نه مربوط به مردم با مردم. امیرالمؤمنین در شرح این آیه می‌گوید: «رجوع کردن به خدا، یعنی گرفتن رهنمود از آیات محکم و فرمانهای استوار کتاب او، و مراجعهٔ به پیامبر، گرفتن رهنمود از سنت گردآورندهٔ پراکنده نسازندهٔ او است».

(از فرمان امام به مالک اشتر، رسالهٔ ۵۳ در بخش نامه‌های نهج‌البلاغه).

امام در مورد حقوق اجتماعی، فراوان آموزش و رهنمود داده است که یک مورد آن در زیر آورده می‌شود:

«اما بعد، فقد جعل الله سبحانه علیکم حقاً بولایة أمرکم، و لکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم، فالحق أوسع الأشیاء فی التواصف، وأضیتها فی التناصف. لایجری لأحد الاجری علیه، و لایجری علیه الاجری له...» (نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۱۶)

پس از (ستایش، و سپاس خداوند یکتا و درود بر محمد مصطفی و خاندانش) خدای پاک از هر عیب، به علت سرپرستی امرتان برای من بر عهدهٔ شما حقی گذارده، و برای شما نیز بر عهدهٔ من همانگونه حق راگذاشته است، پس حق در وصف کردن گسترده‌ترین دامنه‌ها را دارد، و در هنگام به اجرا درآمدن (و از خود برای دیگران مایه گذاشتن) تنگترین حوزهٔ کاربرد را. حق به سود هیچکس به جریان نمی‌افتد مگر اینکه تعهد و تکلیفی هم بر عهدهٔ او به جریان اندازد، و تکلیفی بر عهدهٔ کسی نمی‌نهد مگر اینکه به سود وی جریان یابد، اگر کسی دارای جایگاهی بود که حق تنها به سود او جریان یابد و تعهدی نیز بر عهده او نگذارد این کار تنها بر ای خدای سبحان بود نه کسی دیگر از آفریدگانش، بدان جهت که قدرت او بر بندگانش سایه افکنده است، و دادگری او نیز در همه فرمانهای گونه‌گونش جریان یافته است، لیکن با این همه، خدای سبحان حق خود را بر عهدهٔ بندگان چنین قرار داده که از او فرمان برند، و در برابر، به علت تفضّل و افزون بخشیدن و گستردگی بخشش ویژه‌ای که در برابر عمل بندگان دارد، و تنها او است که سزاوار چنین کاری هست، پاداش نیک چند برابر بندگان فرمانبردار را بر عهده گرفته است. آنگاه خدای سبحان از حقوق خود بخشهایی را برگرفته آنها را به سود برخی از مردم برعهدهٔ برخی دیگر از مردم واجب گردانیده است. آن حقوق را در همه جهات برابر و هم ارز قرار داده، برخی از حقها پاره‌ای دیگر از حقوق را واجب می‌گرداند، و وجوب بجای آوردن وگزاردن آنها را از کسی نمی‌خواهند مگر با انجام گرفتن تعهداتی که طرف مقابل برعهده دارد.

از میان حقوق اجتماعی که خدای سبحان واجب کرده از همهٔ آنها بزرگتر حق سرپرست و والی مردم است، و حق مردم بر سرپرست، وظیفهٔ بایسته‌ای است که خدای سبحان به سود هر یک از آن دو طرف، برعهدهٔ دیگری واجب کرده است، پس این حقوق متقابل را نظامی و شیوه‌ای برای همبستگی آنان، و وسیلهٔ سرافرازی و پیروزمندی دینشان تعیین کرده است.

از اینروی امور مردم جز با صالح بودن والیان به سامان نمی‌رسد، و والیان جز با پایداری مردم صالح نمی‌شوند، لذا هنگامی که مردم حق سرپرست و زمامدار را به جای می‌آورند، و زمامدار حق مردم را چنانکه بر عهده دارد گزارد، حق در میانشان به پیروزمندی و عزت می‌رسد، و راههای دین به روشنی در برابر مردم باز می‌شود، و نشانه‌های راهنمایی کنندهٔ دادگری به استواری برپا می‌ایستد، و شیوه‌های شناخته شدهٔ پیامبری بر راه هموار خود به حرکت درمی‌آید، و در نتیجه بدین شیوه است که روزگار به سامان می‌رسد و اصلاح می‌گردد، و به پایداری و ماندگاری دولت امید می‌رود، دشمنان (از نابودی و سقوط این دولت مردمی) ناامید می‌شوند و چشم می‌برند.

در آن هنگام که مردم زمامدارشان را مغلوب کردند، یا زمامدار به حقوق مردمش تجاوز روا داشت، در چنان مجتمعی اختلاف کلمه پیش می‌آید، و نشانه‌های ستم پدیدار می‌گردد و تباهی و دوروئی و دغلی در دین رواج بسیار می‌یابد، و راههای روشن و برقرار شیوه‌های زندگی و رهنمودهای پیامبر گرامی فروگذاشته می‌شود، در نتیجه بر طبق هوا و هوس (و سلیقه‌های شخصی) عمل می‌کنند، و احکام الهی تعطیل می‌گردد، و بیماریهای روانی رو به فزونی می‌گذارد، آنگاه هیچکس در چنین شرایطی برای تعطیل شدن و به اجرا درنیامدن حقی بزرگ دچار بیم و هراس نمی‌شود، و در برابر به اجرا درآمدن باطلی بزرگ احساس ترس و نگرانی ندارد! در چنان اجتماعی، نیکوکاران خوار می‌شوند، و بدکاران ارجمند می‌گردند، و حق خدا برای کیفر دادن به چنین مردمی (و زایل کردن نعمت آزادی و انسانیت از آنان) در برابر کارها و سکوتها و رفتارهایشان، بس گران و بزرگ می‌گردد!

پس به شما هشدار می‌دهم برای سفارش کردن یکدیگر به رعایت حقوق متقابل، و برای همیاری و نیک همکاری کردن با هم جهت انجام تعهدات خویش، زیرا هیچکس نمی‌تواند در فرمانبرداری از خدا و انجام دادن فرمانهایش به سطح حقیقی بندگی شایسته و سزاوار خدای سبحان برسد ـ اگر چه پافشاری او برای جلب خشنودی خدا باشد، و تلاش او در عمل مدتی مدید باشد ـ لیکن از جمله حقوق واجب خدا بر بندگانش: نصیحت و هشدار دادن و انتقاد خیرخواهانه به یکدیگر به اندازهٔ توان، و همیاری با هم برای برپاداشتن ساختمان استوار حق در میان خویشتن است.

هیچ شخصی برتر از آن نیست که برای وادار کردن او به اجرای حقی که خدا بر عهده‌اش گذاشته است نیاز به یاری دیگران نداشته باشد، اگر چه منزلتش در حق بس بزرگ، و فضیلتش در دین بر دیگران پیشتر به شمار رود، و هیچ انسانی را نمی‌توان در نظر گرفت که نتواند دیگران را در این امر مهم یاری کند یا سزاوار یاری شدن نباشد، اگر چه افراد ظاهربین او را کوچک شمارند، و چشمهای شخصیت‌پرست در او به خُردی نگرند.

۶ـ دمکراسی یا مردم‌سالاری

در جامعه مدنی صاحب اختیار مردم هستند نه حاکمان، و اصولاً در جامعه مدنی کسی حکومت نمی‌کند، بلکه سرپرستی و مدیریت را بر عهده دارند. مردم مسئولیت سرپرستی امری را برعهدهٔ شخصی از خودشان که در آن امر آگاهتر وکارآزموده‌تر است می‌گذرانند، و در برابر به وی حقوق و اختیاراتی هم می‌دهند، و تعهد همکاری و فرمانبرداری هم می‌دهند. چنانکه در خطبهٔ گذشتهٔ امیرالمؤمنین (۲۱۶ نهج‌البلاغه) دربارهٔ حقوق و تکالیف متقابل والی و مردم دیدیم خدا به پیامبرش فرمان می‌دهد که با مردم در کارهای مربوط به خودشان مانند سیاست و اقتصاد و جنگ و صلح و دیگر امور اجرائی، مشورت کند، زیرا باید با نظر دادن و احساس مسئولیت، آگاه شوند، و ادارهٔ امور را یاد بگیرند، و درضمن عمل رشد یابند، و به عمل شایسته‌تر دست زنند.

پس از شکست احد که بر اثر نافرمانی عده‌ای از مسلمانان از دستور فرماندهی نظامی که پیغمبر اکرم (ص) بود، پیش آمد و تلفات و خسارات سختی بر سپاه مسلمانان وارد آمد. خداوند می‌فرماید: «فأعف عنهم، و استغفر لهم، و شاورهم فی الأمر، فاذا عزمت فی الامر فتوکل علی الله، ان الله یحب المتوکلین».

و امیرالمؤمنین دربارهٔ مشورت با مردم، و شرکت دادن آنان در امر مدیریت و سرپرستی، و جدا نشدن از مردم، و نظارت مردم بر کار مسئولان و مدیران، سخن بسیار دارد که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود: من استبد برأیه هلک: (حکمت ۱۶۱)، هرکس در اظهار نظر خودکامگی واستبداد پیشه‌کرد هلاک شد. و من شاور الرجال شارکها فی عقولها (ح ۱۶۱) هر کس باکسان رایزنی کرد در خردهایشان شریک شده است. و لاظهیر کالمشاورة (ح ۵۴) هیچ پشتیبانی همچون رایزنی نیست. و لا مظاهرة أوثق من المشاورة.(ح ۱۱۳) هیچ پشتیبانی کردنی استوارتر از مشورت کردن نیست. و الاستشارة عین الهدایة.(ح ۲۱۱) و درخواست رایزنی کردن چشم راهنمایی است.

برجسته‌ترین نمود مردمسالاری و ارزش‌گذاری برای اندیشه انسان، در این رفتار والای امیرالمؤمنین دیده می‌شود: ابوجعفر محمدبن جریر طبری چنین گزارش می‌دهد: «ابومخنف گفت: اجلح‌بن‌عبدالله، از سَلَمة‌بن کُهَیل، از کثیربن‌بَهزحضرمی حدیث کرد و گفت: علی، روزی در میان مردم برخاسته و سخنرانی کرد، در ضمن سخنرانی او یک نفر ازگوشهٔ مسجد گفت: «لاحکم الالله». دیگری نیز ازگوشهٔ دیگر مسجد برخاسته همان شعار را داد، سپس چند تن دیگر پی در پی به همین شعار فریاد برآوردند. علی گفت، (الله اکبر، سخن حقی است که باطلی از آن درخواست می‌شود. هان بدانید که شما تا هنگامی که با ما زندگی می‌کنید سه حق در نزد ما دارید: شما را از ورود به مساجد جلوگیری نمی‌کنیم که در آن جا نام خدا را به زبان آورید، تا هنگامی که دست شما با ما است سهم شما را از غنیمت و بیت‌المال قطع نمی‌کنیم و تا جنگ را با ما آغاز نکرده‌اید با شما نمی‌جنگیم.) سپس بر سر همان مطلبی که در خطبه می‌گفت بازگشت».

(تاریخ طبری، ذیل حوادث سال ۳۷، ص ۳۳۶۲ چاپ لیدن هلند)

۷ـ کثرت‌گرائی

برخلاف تصور برخی از پژوهندگان که کثرت‌گرائی را از ویژگیهای جوامع غیردینی یا حتی ضددینی می‌پندارند، کثرت‌گرائی یکی از ویژگیهای جامعه دینی است، و این گرایش به معنای صرف‌نظر کردن و یا کم‌توجهی به اصول اعتقادی نیست، چنانکه پیامبر اکرم (ص) و یاران او، وقتی که با غیرمسلمانان رویاروی می‌شدند، چنانکه آنان نه با مسلمانان می‌جنگیدند و نه مسلمان می‌شدند، راه سومی نیز در برابرشان وجود داشت، و آن ماندن بر دین و آئین خودشان در پناه قانونی مسلمانان بود. و این کار در همه جا عملی گردیده است. و چون پیامبر بزرگ اسلام به مدینه هجرت کرد، با یهودیانی که اسلام نیاوردند پیمانی بدین شرح بست: «و تا هنگامی که یهودیان در کنار مسلمانان می‌جنگند، بهره‌ای از غنایم جنگی را می‌برند، و یهودیان بنی‌عوف امتی همراه با مسلمانان هستند، یهودیان به دین خودشان، و مسلمانان هم به دین خودشان هستند، وابستگان وخودشان نیز چنین هستند، مگر کسی که ستم ورزد و گناه کند که در این صورت جز خود و خانواده‌اش دیگری را نابود نکرده است...» سپس این پیمان را شامل همهٔ قبایل و خاندانهای یهودی دیگر می‌داند و از آنها نام می‌برد، و در پایان پیمان نامه چنین آمده است: «و بیگمان خدا پناه دهنده به کسی است که نیکی کرد و پرواداری درپیش گرفت، و محمد رسول‌خدا (ص) نیز.» (تهذیب سیرهٔ ابن‌هشام، ص ۱۰۳ و ۱۰۲)

۸ـ آزادی فردی و احترام به شخصیت افراد

در جامعهٔ مدنی فرد همان ارزش و احترامی را دارد که جامعه، زیرا اگر در جامعه‌ای فرد مورد احترام نباشد و به شخصیت فردی او ارزش نگذارند، مجموعهٔ افراد هم دارای ارزش و احترام نخواهند شد.

امیرالمؤمنین به همه انسانها، چه دوست و چه دشمن، به چشم احترام می‌نگریست و برای شخصیت همگان ارزش قائل بود. به هنگام حرکت به سوی شام برای جنگیدن با معاویه، تنی چند از جاسوسان معاویه و منافقان، برای سست کردن عزم یاران علی و به تأخیر انداختن حرکت، و ایجاد فرصت برای معاویه، در لباس خیرخواهی و با زبان نصیحت، از امام می‌خواستند که بیشتر شکیبائی نشان دهد، شاید خدا مسلمانان را از شرّ این جنگ رهایی بخشد. امام هوشیارتر از آن بود که تحت‌تأثیر این سخنان قرار گیرد، لیکن جاسوسان و منافقان دست بردار نبودند، روزی از قبیله غطفان و تمیم گروهی به نزد امیرالمؤمنین آمدند و دو تن از آنان، حنظله‌بن‌ربیع و ابن‌المعتم به پا خاسته از وی درخواست کردند که جنگ را به تأخیر اندازد. ناگهان رئیس پلیس امام، مالک‌بن‌حبیب فریاد زد: «امیرالمؤمنین، به اطلاع من رسیده است که این حنظله با معاویه مکاتبه دارد». و عیاش‌بن‌ربیعه گفت: «به من خبر رسیده است که عبدالله‌بن‌معتم برای معاویه نامه می‌نویسد، امیرالمؤمنین، او را به زندان بینداز یا اجازه بده تا پایان جنگت او را زندانی کنیم».

امام مخالفت کرد و دستور داد که آنان را آزاد بگذارند.

این عمل باعث شد که افراد قبیلهٔ آن دو نفر و افراد دیگر چنان به سرزنش و مخالفت و ترک ارتباط با آن دو تن اقدام کنند که جهان را بر خود بسی تنگ دیدند. از کوفه فرار کردند و در گوشه‌ای خود را پنهان داشتند، و به معاویه هم نپیوستند.

(عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی‌بن‌أبی‌طالب، ج ۴/ ۱۲۸)

و در خطبهٔ ۲۱۶ دیدیم که فرمود: «هیچ انسانی را نمی‌توان در نظر گرفت که نتواند دیگران را در این امر مهم یاری کند، یا سزاوار یاری شدن نباشد، اگر چه افراد ظاهربین او را کوچک شمارند، و چشمهای شخصیت‌پرست در او به خُردی نگرند».

۹ـ اجتماعی اندیشیدن و طرد تکروی

در جامعهٔ مدنی، فرد دارای ارزش و احترام است، لیکن تکروی و فردی اندیشیدن و فردی عمل کردن پذیرفته نیست.

جریان خوارج، برای نشان دادن درستی باور خود، و کشانیدن دیگران به سوی خود، شمشیرهاشان را بر گردن گذاشته، از مردم می‌خواستند که با هر چه آنان می‌گویند به تمام و کمال بپذیرند، یا تن به کشتن دهند. زیرا کافرند وکافر هم باید از روی زمین بر داشته شود. اگر خباب‌بن‌اَرَتّ کسی که از صحابهٔ رسول خدا بود، با نگرش آنان موافق نیست، نه تنها که او و زن باردارش، و جنین در شکم همسرش هم باید کشته شوند، زیرا آن زن هم احتمال دارد مانند شوهرش بیندیشد، و آن جنین هم در آینده چنان باروری پیدا کند! و اگر علی با پذیرش حکمیت کافر شده و مستحق کشته شدن است، همه یاران و پیروان و حتی مردم زیر فرمان او هم، یا باید مانند خوارج همین نگرش را داشته باشند، و یا باید همگی نابود گردند و تنها خوارج و همفکرانشان بر روی زمین زنده بمانند.

امیرالمؤمنین بدانان می‌گوید: اگر ادعا می‌کنید که من راه خطا رفته به گمراهی افتاده‌ام، پس چرا همهٔ افراد امت محمد (ص) را به گمراهی متهم می‌کنید، و به خطاکاری وکفر نشان می‌زنید؟ چرا شمشیرها بر گردن گذاشته گناهکار ـ به نظر خودتان ـ و بیگناه را با هم می‌کشید، و تر و خشک را با هم می‌سوزانید؟

سپس امیرالمؤمنین به احکام قرآن استناد نمی‌کند، چه خوارج تنها خود را صاحب صلاحیت برای تفسیر قرآن می‌دانند، زیرا مغزشان انباشته از تئوریهای قرآنی است، لیکن درک و توان شناخت شرایط متغیر زمان، و موقعیتهای دگرگون اجتماعی را ندارند، و با بینش بسیار کوتاه و قالبی خود، همه شرایط را یکی می‌بینند، و با شور و حماسهٔ شعاری که در سر دارند، جز یک چیز که در قرآن گفته شده است، نمی‌بینند، لذا امام به سنت رسول خدا (ص) متوسل می‌شود، زیرا آنان نمی‌توانند رسول خدا را به عدم درک احکام قرآن و انحراف از آن متهم کنند.

امام می‌گوید رسول خدا (ص) زناکار را به جرم زنای محصنه سنگسار می‌کرد، سپس بر مرده‌اش به عنوان یک مسلمان نماز می‌گزارد، و از دفن آن در گورستان مسلمانان مانع نمی‌شد، و خاندانش هم به عنوان وارث مسلمان از مسلمان مرده ارث می‌بردند. قاتل را به عنوان قصاص می‌کشت و جاوار مانده‌اش را به بازماندگانش می‌داد. دست دزد را می‌برید، و زناکار غیرمحصن را با تازیانه می‌زد، ولی آنان را از حقوق اجتماعی و غنایم بیت‌المال، و ازدواج با زنان مسلمان محروم نمی‌کرد. رسول خدا (ص) هم حد گناه را دربارهٔ آنان به اجرا درمی‌آورد و حق خدا را در بین ایشان برپا می‌داشت، و هم سهم و بهرهٔ آنان از اسلام را از ایشان باز نمی‌داشت، و نامهایشان را از میان اهل اسلام بیرون نمی‌کرد. سپس امام به وحدت و همدلی و یکپارچگی و با مردم بودن و نظر اکثریت را محترم شمردن سفارش می‌کند، و از تکروی و خودمحوری و جدا شدن از جمع، به بهانهٔ حق، پرهیز می‌دهد، و با هشداری حکیمانه بدانان می‌گوید که اگر انسان راه تکروی در پیش گرفت و از اجتماع دور شد، بیگمان شکار شیطان می‌شود، همانگونه که برهٔ از گله جدا شده شکار گرگ می‌گردد: «والزموا اسواد الأعظم، فان یدالله علی الجماعة، و ایاکم و الفرقة، فان اشاذ من الناس للشیطان، کما أن اشاذة من الغنم للذئب» (از خطبه ۱۲۶ نهج‌البلاغه)

۱۰ـ شایسته‌سالاری

اسلام بر روی «ایمان و عمل صالح» بیشتر از هر چیز دیگری تکیه دارد، و از افراد نمونه‌ای که جزء نعمت داده‌شدگان پروردگار معرفی کرده است در کنار انبیاء و صدیقین و شهداء، صالحان می‌باشند. انسان صالح، انسان نمونه و تربیت شدهٔ اسلام است. شایستگی در هر زمینه و امری، ملاک و معیار گزینش فرد برای ادارهٔ امور و بر عهده گرفتن مسئولیت است، و شایستگی در برابر شخصیت‌پرستی، و تخصص‌گرائی، وتقدم در سن، و بیشتر بودن ثروت و قدرت و قرابت و سابقه و نفرات و امثال اینها قرار دارد. امیرالمؤمنین در مورد به عهده گفتن خلافت و امامت می‌گوید: «ایها الناس! ان أحق الناس بهذا الأمر أقواهم علیه، و أعلمهم بأمر الله فیه» (از خطبه ۱۷۲ نهج‌البلاغه) مردم! از همگان شایسته‌تر برای رهبری و ولایت، نیرومندترین شخص بر اجرای آن، و داناترین فرد نسبت به فرمان خدا دربارهٔ آن می‌باشد.

در جریان جنگ جمل، پیش از شروع جنگ که امام در ذی‌قار، در نزدیکی بصره، اقامت داشت، شخصی بنام حارث‌بن‌حَوط به نزد امیرالمؤمنین آمده گفت: «آیا چنین می‌نگری که من دار و دستهٔ جمل را بر گمراهی گمان کنم؟» امام که می‌بیند شخصیت و شهرت و پیشینهٔ طلحه و زبیر او را فریفته است، در پاسخ به او گفت: «یا حارث، انک نظرت تحتک و لم تنظر فوقک فحرت! انک لم تعرف الحق فتعرف من أتاه، و لم تعرف الباطل فتعرف من أتاه». (حکمت ۲۶۲ نهج‌البلاغه)

حارث، تو به زیرت نگریسته‌ای و به فرازت ننگریسته‌ای و در نتیجه به سرگردانی دچار شده‌ای! بیگمان تو حق را نشناخته‌ای که آورنده حق را بشناسی، و باطل را نیز نشناخته‌ای که اهل آن را هم بشناسی. زیرا اشخاص را باید با معیار حق سنجید، و نه حق و باطل را با اشخاص.

ویژگیهای جامعه مدنی منحصر به همین هفت ویژگی نیست، بلکه اینها از برجسته‌ها و نمودارهای آن هستند، بدیهی است که هم ویژگیهای دیگری دارد، و هم به نسبت گذشت زمان و قرار داشتن این جامعه در یک مکان و شرایط و اوضاع گوناگونی، ویژگیهای دیگری هم به دست می‌آورد. پس می‌توان گفت جامعه مدنی دارای ویژگیهای:

۱ـ هجرت است: برکنده شدن از وابستگیهای جلوگیرنده از حرکت و پیشرفت انسان.

۲ـ تشکل است: همبستگی سازمان‌یافته و نظام‌دار.

۳ـ این تشکل امر به معروف و نهی از منکر را ـ به شیوهٔ درست آن ـ ایجاب می‌کند.

۴ـ و در چنان محیط و جوّی همه مدیران و مردم روحیهٔ انتقادپذیری دارند.

۵ـ قانونمند است: به جای سلیقه‌های شخصی تنها قانون بر این جامعه فرمانروایی دارد.

۶ـ کثرت‌گرائی - مردمسالاری، به معنی درست خود ، در آن جامعه نمایان و برجسته است.

۷ـ آزادی فردی در چارچوب مقررات اجتماعی و احترام شخصیت افراد رعایت می‌شود.

۸ـ در آن جامعه همگان اجتماعی می‌اندیشند و اجتماعی رفتار می‌کنند و تکروی پذیرفته نیست.

۹ـ و شایسته سالاری جایگزین، شخصیت‌پرستی و پرستش دیگر معیارهای ضدتکاملی گردیده است.

غزلهای فراقی

ره‌آورد سفر کربلا (۳)

● حاج خلیل مرادزاده

وصال دوستان روزی ما نیست
بخوان حافظ غزلهای فراقی

عصر پنجشنبه، ساعت ۷ به طرف کربلا حرکت کردیم. در بین راه نجف و کربلا به روستایی رسیدیم و اتوبوس برای چند لحظه توقف کرد تا اتوبوسهای دیگر برسند. از همراهم پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفت: خوان نصف. گفتم: خوان نصف چیست؟ گفت: سابقاً مردم نجف در مواقعی از سال همراه با دیگر زوّار نجف و علما و طلبه‌ها پیاده از نجف به طرف کربلا حرکت میکردند، در بین راه از آنان پذیرایی می‌شد و دو روز در راه بودند و هر نصف روز یکجا منزل میکردند و میهمان همان روستای بین راه بودند. به منزل اول خوان ربع و منزل دوم خوان نصف می‌گفتند. مسافت بین کربلا و نجف که حدود ۱۰۰ کیلومتر بود را به دلیل مسائل امنیتی خیلی با تأخیر به پایان رسانیدیم. دستان سکوت تنها آغوشی بود که در مدخل شهر به رویمان باز شد. از دور گنبد ابوالفضل‌العباس (ع) و گلدسته امام حسین(ع) را می‌بینیم. چشمانمان زیارتنامه کربلا را تلاوت می‌کند. ساعت ۱۰ شب به کربلا رسیدیم. غصه‌ای که در نجف بر دلمان نشسته بود، در کربلا دو چندان شد. با خود می‌اندیشم ای کاش زبان این خاک باز می‌شد تا از غربت و تنهای‌اش برایمان بگوید. کربلا اصلاً یک شهر امروزی نبود، بیشتر به یک روستای بزرگ می‌ماند. بعد از صرف شام جهت رفتن به حرم امام حسین(ع) آماده شدیم. به راه می‌افتیم، قدمها آرام آرام روی آسفالت کشیده می‌شود. به حرم مطهر



سلام می‌گوئیم. اذن دخول می‌خوانیم و وارد می‌شویم. خیلی‌ها در بیرون حرم کفشها را درآورده‌اند و با پای برهنه وارد می‌شوند. بعد از نماز طواف، متوجه ضریح کوچکی می‌شوم، نزدیکتر می‌روم، می‌بینم قبر پیر باوفای صحرای کربلا حبیب‌بن‌مظاهر است. بعد از خواندن نماز طواف، متوجه راهروی کنار حرم می‌شوم، از بغل دستی‌ام می‌پرسم: اینجا کجاست؟ میگوید: اینجا قتلگاه امام حسین(ع) است. می‌مانم چه کنم؟ نمی‌توانم تکان بخورم. شب را همه در فکر امام حسین(ع) و دیدار حرم ابوالفضل‌العباس (ع) بودم که قرار بود نماز صبح را در آنجا بخوانیم. خیلی زودتر از آنچه فکر می‌کردیم همه آماده شدند. محل اسکان ما وسط میدان کارزار کربلا واقع شده بود. همه با پای پیاده به طرف حرم حرکت کردیم. به درب حرم که رسیدیم اذن دخول خوانده و دوباره چون مرغی بال و پر شکسته خود را به آستان درب ورودی انداختیم. از همان جا به آقا سلام می‌گوئیم و خود را به ضریح مطهر می‌رسانیم. بعد از طواف و نماز طواف نماز صبح را خواندیم. روحانی کاروان شروع کرده است به روضه خواندن و کاروان می‌گرید و قطره‌های اشک چون نم نم باران از چشمها سرازیر می‌شود. پس از روضه دوباره به هتل برمی‌گردیم تا خود را برای دیدن دیگر یاران امام حسین (ع) آماده کنیم. پس از اندکی استراحت به طرف مقبره عون بن عبدالله پسر حضرت زینب (س) از شهدای کربلا به راه افتادیم. پس از زیارت مقبره عون به طرف قبور طفلان مسلم که بیست دقیقه با کربلا فاصله دارد به راه افتادیم. یک مقبره با دو گنبد سبز و دو طفلی که دست در گردن هم انداخته‌اند و نگاهشان به سمت کربلا است. بعد از زیارت محمد و ابراهیم فرزندان مظلوم مسلم، به محل دفن حربن یزید ریاحی حرکت کردیم. به مرقد که رسیدیم وارد حرم شده و به آزاد مرد کربلا سلام می‌گوئیم. پس از اعمال زیارت جهت فریضهٔ نماز به حرم امام حسین(ع) برگشتیم. بعدازظهر ساعت هفت به طرف خیمه‌گاه اباعبدالله رفتیم. کنار خیمه‌گاه امام حسین(ع) گودالی بود به نام بئر عباس (یعنی چاه عباس) که ابوالفضل عباس آب را از شط فرات می‌آورده و جهت مصرف در آن چاه می‌ریخته، کمی آن طرفتر خیمه قاسم‌بن‌حسن(ع) که مشهور است به خیمه‌گاه قاسم قرار دارد. تل زینبیه با خمیه‌گاه حدود ۶۰ تا ۷۰ متر فاصله دارد. بعد از صرف صبحانه به قصد حرکت به سوی بغداد بیرون آمدیم. گریان از آخرین دیدار با حرم مطهر خداحافظی کردیم و ساعت ۱۱:۳۰ به طرف بغداد حرکت کردیم. چیزی که در این بازگشت ملولمان می‌کرد و ناراحت، اندوه مادران و پدران شهیدان بود. ساعت حدود ۲، پس از طی مسافت راه بین کربلا و بغداد که عموماً اطراف جاده را نخلستان فراگرفته بود وارد بغداد شدیم و قرار شد ساعت ۷ بعدازظهر به طرف کاظمین جهت زیارت حرم باب الحوائج موسی‌بن‌جعفر(ع) حرکت کنیم. کاظمین نزدیک بغداد است. پس از اندکی حرم مطهر از دور نمایان شد و صلوات زائرین داخل اتوبوس بلند شد و دو گنبد طلائی با چهار گلدسته بلند، خبر از مرقد مطهر دو امام بزرگوار را می‌داد یعنی امام موسی کاظم(ع) و امام جواد(ع). وارد صحن حرم شدیم. هر که سعی می‌کرد با عجله خود را به حرم برساند. اذن دخول خواندیم و آستانه در را بوسیدیم.

نظری پیرامون ریشه‌های محرومیت در استان بوشهر

● حسن احمدی - مدرس حسابداری

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم روز به روز در عرصه اقتصاد، سیاست، ارتباطات و فرهنگ در حال تغییر و تحول می‌باشد بطوریکه شهرها نیز بسان موجود زنده‌ای هستند که نمی‌توانند ایستا و راکد باقی بمانند، ساخته می‌شوند، پرجمعیت می‌شوند، گسترش می‌یابند و گاهی نیز بر اثر رویدادهائی خالی از سکنه می‌شوند و یا بر اثر کندی رشد و توسعه از شهرهای دیگر عقب می‌مانند، بوشهر و اصفهان در سده‌های شانزدهم و هفدهم از آن جمله بودند.

شوالیه ژان شاردن فیلسوف و جهانگرد فرانسوی در سیاحتنامه خود می‌نویسد اصفهان یکی از بزرگترین و باشکوه‌ترین شهرهای جهان است ولی پس از آن تاریخ روند پیشرفت اصفهان از پویائی باز ایستاد، در همان زمان بوشهر بندر پررونق و پرفروغی بود که نزدیک به ۳۰۰۰۰۰ تن جمعیت داشت، آن شهر نیز پس از سده‌های شانزدهم و هفدهم از رشد و توسعه فرو ماند و راه فرسودگی و فرسایندگی پیمود. علاوه بر این با مراجعه به تاریخ دوره زندیه به این نکته پی می‌بریم که یکی از دلایل فتح بصره در سال ۱۱۹۰ هـ‌ق توسط صادق خان برادر کریم خان زند رقابت تجاری این بندر با بندر بوشهر بوده است که پس از فتح بصره بار دیگر تجارت بوشهر فعال می‌گردد، اما چه شد که آن رونق و فروغ تجاری در بستر زمان جای خود را به فرسودگی و فرسایندگی داد، بطوریکه امروزه آثار تلخ محرومیت ما را عذاب می‌دهد.

به عقیده نگارنده یکی از دلایل عمده محرومیت در استان بوشهر کمبود سرمایه انسانی است، اصطلاح سرمایه انسانی مفهومی اقتصادی است و ویژگیهای کمی و کیفی انسان اعم از آموزش، تخصص، مهارت، دانش، خلاقیت، نوآوری، فعالیت، تجربه و ... نوعی سرمایه بشمار می‌رود. عمده نظریات بر آن است که بهره‌وری اقتصادی ناشی از کمبود سرمایه انسانی در عرصه بخش عمومی در سطح استان ناچیز است بطوریکه کم کاری در محیط کار و به تعبیر درست‌تر سوختن وقت، اتلاف منابع و امکانات مشهود است. شاخصهای بهره‌وری موجود، اثربخشی و فایده‌مندی را در وضعیت نامطلوبی قرار داده بطوریکه سهم ناچیز سرمایه انسانی در دستگاههای اجرائی و بافت غالب غیرمتخصص که درواقع ستون فقرات تشکیلات اداری را تشکیل می‌دهد مانع از پیشرفت و پویائی و در نهایت رفع محرومیت می‌گردد. لذا باید بیش از پیش به اهمیت و نقش متخصص در راستای توسعه و گسترش دانش فنی در جهت بازسازی زیربنائی استان پی برد و نهایت کوشش در این زمینه به عمل آورد تا متخصصین را در روند تولیدات صنعتی و آموزش فنی دخالت داد. در این میان وظیفه متخصصین و آگاهان امر نیز بیش از هر زمانی خطیر و سنگین است، آنها باید اساساً از فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از آب و رهائی شخصی چشم بپوشند و با توکل به خدای سبحان و تکیه بر منابع ملی و خدادادی موجود در استان گامهای بلندترقی و پیشرفت را طی نمایند، بر این باور نیز باید ایمان داشت که با وجود زنان و مردان فرهیخته و مجهز به دانش و رفتار دانش‌پژوهی و نه دانش ستیزی می‌توان قله بلند ترقی و پیشرفت را پیموده. جای آن است که بیندیشیم که جامعه انسانی را، آدمها می‌سازند و نقش این سازندگان اکنون در استان ما بر عهده متخصصان است.

در حالیکه از دیرباز در فرهنگ و آئین استان ما به دانش و پژوهش ارزش بسیار داده شده است اما دریغا که در این راه کوشش و سرمایه‌گذاری لازم نشد و از قافله باز مانده‌ایم. از سالها پیش گفته بودند و شنیده بودیم و حتی در میان مردم عادی این تفکر وجود داشت که خارجی‌ها نمی‌گذارند ما پیشرفت کنیم و هر تلاشی را در این راه بی‌اثر می‌کنند اما سرانجام این حقیقت آشکار و پذیرفته شد که دانش راه خود را همواره در طول زمان می‌گشاید و پرتو خود را بر تاریکیها می‌افکند و نعمت و آسایش و آزادی برای انسان به ارمغان می‌آورد.

سخن دیگر اینکه در عرصه کنونی باید محیطی در استان فراهم ساخت که اجتماع کنونی ما به سوئی گرایش پیدا کند که اظهار نظر و ابراز عقیده افراد را تحمل کند هر چند موافق با سلیقه و باورهای جاری برخی‌ها نباشد چراکه با چنین بینشی است که انسانها با کوشش خستگی ناپذیر به تجربه و پژوهش روی می‌آورند و با نوآوری و ابتکار در هر زمینه به ابزارسازی و تکنولوژی می‌پردازند. البته چه خوب است توجه به پژوهشگری و تجربه از آغاز دوران تحصیل به نوجوانان استان آموزش داده شود و در کنار آن آموزشهایی در زمینه اعتماد به نفس، میهن دوستی، بلندهمتی، توجه دادن جوانان بَه قابلیتهای خود و امیدوار کردن آنها به اینکه در صورت کار



و کوشش واقعی و جدی و تحمل و بردباری می‌توان به موفقیت در هر زمینه‌ای دست یابند، داده شود. نتایج چنین آموزشهائی به هر کس و در هر کاری که به آن مشغول است به نوبه خود و در حد خود می‌تواند موجب شود آن فرد از ابتکار و نوآوری در پیشرفت کار خود استفاده کند و گامی هر چند کوچک دربردارد و حاصل جمع این گامهای کوچک طی مسافتی قابل توجه در پیشرفت استان خواهد بود و از مسئولین نیز بیش از هر زمان دیگر انتظار می‌رود با ارجگذاری به استعدادهای ذاتی و توان فکری از جوانان غیرتمند و متعهد، این سرمایه‌های گرانقدر و ارزنده حمایت نموده و زمینه‌های باروری و به کارگیری استعدادهای آنان، این گنج‌های بی‌زوال در داخل استان را فراهم سازند.

نکته دیگر مربوط به کم‌اشتغالی در سطح استان است، هرگز نباید تصور کرد بیکار به کسی اطلاق می‌شود که فاقد هرگونه شغلی جهت کسب درآمد می‌باشد بلکه باید گفت در یک تعریف تقریباً جامع بیکاران به افرادی اطلاق می‌شود که اولاً دارای شغل و کاری منظم نبوده و ثانیاً کارشان متناسب با تخصص و مهارتشان در جهت تولیدات جامعه نیست و ثالثاً شامل افرادی است که حرفه و کارشان مناسب با شایستگی و علاقه آنها نیست و بالاخره دایره شمول آن دربرگیرنده افرادی است که به حرفه یا شغلی اشتغال دارند که اگر به نحوی کارشان را ترک نمایند تأثیر نامطلوبی در ان رشته یا حرفه و شغل به وجود نیاید. بر این اساس ممکن است گفته شود که ارقام مربوط به بیکاری در سطح استان در هر حال فقط نوک کوه یخ شناور در دریا را نشان می‌دهد چه عظیم‌ترین قسمت این کوه یخ در دل دریا و از چشم ما پنهان می‌باشد.

سخن آخر اینکه مسئولیت درک اوضاع خطیر کنونی بر عهدهٔ مسئولین استان می‌باشد، لذا باید دعوتی عام از صاحبنظران فن و خبرگان صورت گیرد تا آنان پس از کارشناسی و بر مبنای مصالح ملی، بهترین راه خروج از محرومیت کنونی را بیابند و به اجرا بگذارند. تنها در صورت فعال شدن چنین بستری است که امید می‌رود استان بوشهر برای همیشه از محرومیت نجات یافته و به بالندگی و نوآوری رو آورد، به امید آن روز پاک.

ماه مهر ماه عاطفه

● عبدالرحمن نبات‌خور

ماه مهر است و ماه شور و شوق، ماه دیدارها و عاطفه‌ها، عاطفه‌های پاک و معصومانه بچه‌هائی که تازه پا به مدرسه می‌گذارند در این ماه بچه‌ها با شادی‌های کودکانه خود و با لباسهای رنگارنگ با هزاران امید پا به مدرسه می‌گذارند. در قبال این همه امید و شور و شوق ما معلمین و اولیاء دانش‌آموزان مسئولیتی سنگین به عهده داریم. معلمین عزیز سعی کنند با روحیه شاد با آنها برخورد کنند. در روز اول آنها را با امید و شادیها و خوبیها آشنا کنند، نه اینکه هنوز دانش‌آموزان وارد کلاس نشده درس را شروع کنند و یا اینکه مشکلات خودشان را با دانش‌آموزان در میان بگذارند (در مقطع دبیرستان) و وظیفه اولیاء دانش‌آموزان هم بسیار سنگین است. با توجه به اینکه اینجانب نزدیک به بیست و یک سال است که به شغل مقدس معلمی مشغول هستم و دارای تجربیات بسی اندک هستم صحبتی با اولیاء عزیز دانش‌آموزان دارم. عزیزان، سعی کنید بچه‌های خود را طوری تربیت کنید که نسبت به دیگر دانش‌آموزان احساس مسئولیت کنند یعنی اگر چیزی دارند با دوست خود تقسیم کنند زیرا خود شاهد بوده‌ام بچه‌ای که وضع مالی پدرش خوب است در کیفش موز، سیب و شیرینی موجود است، در حضور بچه‌های که پدر ندارد، با آب و تاب فراوان می‌گوید اینها پدرم خریده عزیزان، اینجانب نمی‌گویم به بچه‌هایتان تغذیه ندهید ولی سعی کنید تغذیه‌ای معمولی بدهید زیرا در مدارس همه گروه بچه وجود دارد، بچه‌ای که حتی کفش درستی پایش نیست، بچه‌هائی که پدر ندارند، یا مادر ندارند. پس وظیفه شما اولیاء دانش‌آموزان است که با راهنمائی بچه‌های دلبندتان آنها را هدایت کنید که نسبت به دیگر بچه‌ها با عطوفت برخورد کنند نه اینکه فخرفروشی کنند بخصوص دانش‌آموزان عزیزی که در مدارس غیرانتفاعی می‌روند و در کنار آنها دانش‌آموزان عزیز طرح رافع هستند که اولیاء دانش‌آموزان اینگونه مدارس مسئولیت سنگین‌تری به عهده دارند.

در پایان از کلیه همکاران و اولیاء دانش‌آموزان عزیز معذرت می‌خواهم، امید است صحبتهای این حقیر را به عنوان یک برادر کوچک پذیرا باشند. به امید روزی که مملکت اسلامیمان به جائی برسد که دیگر شاهد بچه‌های بی‌بضاعت نباشیم.

توصیه‌های پزشکی

وبا را جدی بگیرید!

● دکتر منوچهر قیصی‌زاده

این بیماری به دلیل قدرت و انتشار سریع و ایجاد مرگ‌ومیر فراوان بعنوان یک مشکل حاد بهداشت عمومی می‌باید از لحاظ پیشگیری و مراقبت مورد توجه خاص قرار گیرد. با توجه به اینکه در یک اجتماع غیرآماده، در بیش از پنجاه درصد موارد شدید، وبا می‌تواند منجر به مرگ و میر گردد لذا با رعایت دستورات بهداشتی از طرف افراد اجتماع و سازماندهی تسهیلات بهداشتی، مرگ و میر کمتر از یک درصد خواهد بود. آموزش بهداشت در همکاری افراد اجتماع بسیار مؤثر است. هنگامی که مردم بدانند چگونه می‌توانند در محدود کردن انتشار بیماری کمک کنند، شیوع بیماری با سرعت بیشتری کنترل می‌شود.

جهت پیشگیری می‌بایست شانس تماس با عامل بیماری کاهش یابد. هرگاه وبا در یک اجتماع دیده شود باید تلاش در جهت دفع بهداشتی فاضلاب انسانی، تهیه آب سالم و حمل نقل بهداشتی غذا تشدید شود. شایع‌ترین منابع انتقال بیماری شامل آب آشامیدنی آلوده و تهیه غذا با این آب، مصرف غذای دریائی بصورت خام و میوه و سبزیجات آلوده می‌باشند. بیماری معمولاً به فرم خفیف بروز می‌کند، بیش از نود درصد موارد بیمار ممکن است فاقد علائم بوده و یا فقط اسهال خفیف داشته باشد. در موارد کمی اسهال شدید آبکی، استفراغ و قولنج شکم وجود دارد. در موارد شدید بیمار دچار کم‌آبی، عطش و فقدان ادرار می‌گردد. یکی از راههای مهم انتقال وبا غذا می‌باشد. میکروب وبا در مواد غذائی با درجه حرارت معمولی به مدت پنج روز و در حرارت پنج تا ده درجه سانتیگراد به مدت ده روز زنده می‌ماند و حتی در حالت یخبندان نیز قادر به ادامه حیات می‌باشد لذا باید از خوردن غذای خام پرهیز نمود، غذا را کاملاً پخت و در حالیکه هنوز گرم است خورد یا هنگام خوردن مجدداً آنرا گرم نمود. اغذیه فروشان خیابانی و رستورانها در هنگام شیوع بیماری از منابع بزرگ خطر انتقال عفونت محسوب می‌شوند و کارکنان بهداشت محیط باید در بررسی مراحل تهیه غذا نظارت دقیق بنمایند. افراد در هر سنی در معرض ابتلاء به وبا هستند ولی معمولاً بزرگسالان که غذا و آشامیدنی خارج از منزل بیشتر مصرف می‌کنند، بیشتر مبتلا می‌شوند.

برای مصونیت در برابر شیوع این بیماری تأمین آب سالم و رعایت بهداشت تنها راه مطمئن است. آب سالم از طریق کلرزنی و یا جوشاندن به مدت یک دقیقه تأمین می‌شود. استحمام یا شستشوی وسایل آشپزخانه با آب آلوده نیز می‌تواند عفونت بهداشت محیط مناسب بخصوص دفع بهداشتی فاضلاب انسانی خطر انتقال میکروبهای بیماریزای روده‌ای مثل وبا را بطور مؤثری کاهش می‌دهد، و واکسناسیون مؤثری بر علیه این بیماری وجود ندارد.

شستشوی کامل دستها با صابون بعد از توالت یا تمیز کردن کودکان، قبل از تهیه یا صرف غذا و قبل از غذا دادن به کودکان، در جلوگیری از شیوع بیماری مؤثر است.

درمان بیماری شامل جایگزینی مایعات از دست رفته و آنتی‌بیوتیک خوراکی است.

سه قانون ساده پیشگیری: ۱- غذا را خوب بپزید./ ۲- آب را بجوشانید./ ۳- دستها را بشوئید.

نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی
صاحب امتیاز: دکتر عبدالامیر خلف‌پور
مدیرمسئول و سردبیر: یونس قیصی‌زاده
مدیراجرایی: مهندس محمد مهدی بنچاری
مدیر فنی: حسین ابوالحسنی
چاپ و لیتوگرافی: چاپخانه علوی بوشهر، خیابان امام، خیابان شهید حیدری - تلفن ۲۷۷۹۷
آدرس: بوشهر، خیابان امام، خیابان فاطمیه- خیابان شهید قیصی‌زاده، دفتر هفته‌نامه نسیم جنوب - تلفن: ۳۵۸۲۰
صندوق پستی: ۱۱۹۹